



حمیدرضا جلاایی پور
مدیرمسئول روزنامه‌های توقیف‌شده‌ی «جامعه» و «نوسازی»

شکل‌گیری روزنامه‌های مستقل واقعی

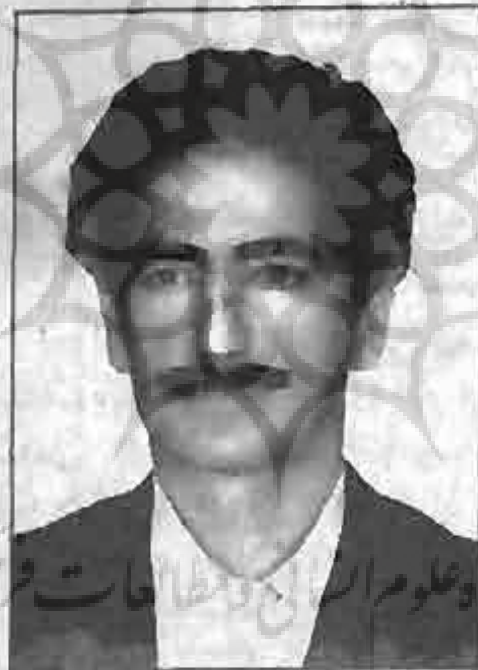
اولین تحول پس از دوم خرداد، در زمینه‌ی مطبوعات، نشر روزنامه‌های متعدد توسط بخش خصوصی بود به این معنی که مطبوعات خصوصی یکی از نهادهای مدنی مؤسسه‌ای شدند که وابسته به دولت نبودند. اگر به سال‌های پیش از دوم خرداد بازگردیم، اکثر روزنامه‌ها یا دولتی بودند یا به نحوی وابسته و تحت تأثیر نهادهای عمومی و دولتی بودند. و خصوصیت روزنامه‌های دولتی جناحی بودن کامل آن‌ها بود. لذا اتفاقی که بعد از دوم خرداد اتفاق افتاد، این بود که مؤسسات تشکیل شده روزنامه‌های مستقلی راه‌اندازی کردند که دولتی یا جناحی صرف نبودند و این بارزترین نکته‌ای است که می‌توان به آن اشاره کرد. زیرا عرصه عمومی، تحت تأثیر روزنامه‌های دولتی یا جناحی یا هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها بود که بعد از دوم خرداد توانست عرصه‌ی عمومی و سیاسی، جامعه را رشد دهد، مورد نقد قرار گیرد و مستقل از اقتدار دولت یا احزاب مسلط سیاسی عمل کند.

نکته‌ی دیگر این‌که: بعد از دوم خرداد، حرفه‌ی روزنامه‌نگاری با خطر روبه‌رو شد. اما از ارزش بیش‌تری نسبت به سال‌های گذشته برخوردار گردید، روزنامه‌نگاری از منزلت اجتماعی برخوردار شد. در صورتی که قبل از دوم خرداد، روزنامه‌نگار می‌بایست از دولت تبلیغ کند یا گزارش کار دولت را بنویسد. به‌نظر می‌رسد با تحولات دوم خرداد، روزنامه‌نگار تبدیل به یک نیروی سیاسی - اجتماعی سازنده شده و در حضور روزنامه‌نگار ظاهر شدن همانند گذشته کار ساده‌ای نیست و این از علایم جوامع

دموکراتیک است و نکته‌ی آخر که به ذهن بنده می‌رسد، به رغم اکثر فشارهایی که روی مطبوعات در چند سال اخیر آمد، روزنامه‌ها بسته شد. روزنامه‌نگارها با تهدید مواجه شده، زندانی گشتند، اما نتوانستند ریشه‌های روزنامه خصوصی را بخشکانند و این به دلیل مهمی چون خواننده مشتاق و روشنفکر و هم‌چنین تولیدکننده باز می‌گردد که علاوه بر تمامی مسایل فوق، روزنامه‌نگار در این دوره کاری انجام داده که غیرقابل برگشت است، پرده‌های سیاست پنهانی را کنار زد تا مردم با کلیات جامعه مطلع شوند و رودررو با دولت و مسئولان ارتباط شفاف در فضای سیاسی سالمی برقرار کنند.

رمضان حاجی‌مشهدی
(وکیل پایه‌ی یک دادگستری)

پیش رفتن یا فرورفتن؟!!



سال‌ها پیش، نویسندگانی درد آشنا در کتاب «مدومه» گفته بود: «آه این سرزمین چه خواهد شد؟ با این فساد زودرس و ارزان!» اگر چه مخاطب این نویسنده رژیم گذشته بود، اما دریغاً صد اف‌سوس که فساد زودرس را به زبان سال و اکنون رسانده بود.

وقتی رئیس‌قوه‌ی قضاییه چندی پیش در مقاله‌ای تصویر هولناکی از وضعیت دستگاه قضایی ترسیم کرده بود، همگان با خواندنش اظهار می‌داشتند که نویسنده در واقع مرتکب نشر اکاذیب گردیده است و مستحق است که مدعی‌العموم مرتکب را به دادگاه جرایم کارکنان دولت احضار نماید، اما در واقع آن تصویر هولناک گوشه‌ای از سمای کلی دستگاه قضایی بود و نه آینه‌ی تمام‌نمای آن. وجود قضات عصبی، خشن، عصبانی و بی‌تحمل که کوچک‌ترین انعطافی ندارند و خلق‌الله را با قراردادهای بازداشت موقت روانه‌ی زندان‌ها و

بازداشتگاه‌های کثیفی می‌نمایند که پر از میکروب و مرض و بیماری است، وجود فساد و رشوه و دلال‌ها و کار چاق‌کن‌ها، اشاره به زندانی‌ای که ۲۱ سال در بازداشت موقت به سر می‌برد، زنان سرگردان و بدبختی که در دادگاه‌های خانواده سال‌ها سرگردان هستند و... همه‌ی این‌ها فقط گوشه‌ای از وضعیت تیره و تار و سیاه دستگاه‌هایی است که مدعی عدالت و اقامه‌ی قسط و عدل می‌باشد. با آرایه‌ی چنین تصویری نیاز نمی‌باشد که مخالفان و منتقدان تصویر لازم را از دستگاه قضایی آرایه نمایند. اما به‌نظر می‌رسد که مدعی‌العموم بتواند قاضی‌القضات دستگاه قضایی را به پای میز محاکمه بکشاند.

توجه و امان نظر در تصویر فوق ما را به اعماق تیره و تار دستگاهی هدایت می‌کند که به جای اقامه عدل و داد، بیداد و فساد و تباهی می‌زایاند. آن تعداد قضات انگشت‌شماری که هم‌چون کمیسر فقیری خود را سرباز عدالت می‌دانند، استثنایی بر این قاعده‌ی عمومی هستند. در این صورت با گوشت و پوست احساس می‌کنیم که دستگاه قضایی و دادگستری، منحصرأ چیزی جز ابزار سلطه‌ی طبقه‌ی مسلط و حاکم نمی‌باشد. و در واقع به‌صورت سیستماتیک ستم و سلطه را به‌صورت طبقاتی اعمال می‌نماید.

پرسش این است که «اصلاحات و جریان موسوم به دوم خرداد در زمینه‌ی قضا و رعایت قانون‌مندی چه دست‌آوردهایی داشته است؟» شک نیست که جنبش مدنی دوم خرداد قدمی به پیش در زمینه‌ی تحولات اجتماعی بوده و مبارزه‌ی خاموش طبقاتی و اجتماعی در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به جلو برده است. اگر تا دیروز نمی‌شد در روزنامه‌ها از مظالم کارگزاران حکومت و فساد و تباهی سخنی به میان آورد و امروز با بیان آن در سخن رئیس‌قوه‌ی مجریه و نمایندگان پارلمان می‌شود دردهای فراموش شده را بیان کرد، بی‌شک این قدمی به پیش در عرصه‌ی تغییرات و تحولات نسبت به دوران پیشین است. در عین حال این جنبش و تحول بازگشت به جنبش اجرای قانون اساسی نیز هست. زیرا در قانون اساسی از «حقوق اساسی ملت» سخن رفته است. از آزادی بیان، قلم، اندیشه و وجود دادرسی عادلانه، داشتن حق وکیل در محاکم، ممنوعیت شکنجه و آزادی احزاب و اجتماعات و اعتصاب و انجمن‌های صنفی و... هنگامی که مردم و ارباب رجوع به جای مراجعه به وکلا به کار چاق‌کن‌ها و دلال‌ها پناه می‌برند، زیرا معتقدند وکلا با این وضعیت



علی اشرف درویشیان
(نویسنده)

تحول

ادبیات داستانی،

سریع و زود یاب نیست!

چگونه می‌توان با یک نظر کلی، در یک دوره‌ی کوتاه چند ساله، به ادبیات داستانی نگاه کرد؟ تحول ادبیات داستانی هم‌چون تحول در آموزش و پرورش یک جامعه، سریع و زود یاب نیست. نتایج این دو مقوله، دیر به دست می‌آید و به گذشت زمان نیاز دارد. ممکن است در این دوره‌ی کوتاه، ناپنمای پیدا شود و اثری برتر بیافریند، اما از این نمود چیزی نمی‌توان قانونی کلی ساخت. تحول در ادبیات داستانی، ریشه در تحولات تاریخی و رشد تدریجی جامعه پیش از خود دارد و بدون داشتن یک پیش‌توانه‌ی پر قدرت و مستمر، امکان تحول و پیشرفت در این زمینه تقریباً ناممکن است و در نتیجه ارزشیابی آن هم مشکل خواهد بود. چگونه می‌توان ۴ ماه سال از زندگی هنرمندانی چون شکسپیر، حافظ، هدایت و بهرام صادقی را بدون در نظر گرفتن تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی کل دوران زندگی آنان مورد بررسی قرار داد؟

اما اگر ناچار باشیم، در همین مدت کوتاه چهار - پنج ساله، نظر خود را بیان کنیم، حتماً با کمی آسان‌گیری، خواهیم گفت که ادبیات داستانی در این چند ساله‌ی اخیر، تا اندازه‌ای از زیر سایه‌ی شیخ خوفناک سانسور، رهایی یافته است. هرچند این رهایی ایده‌آلی نیست. اخیراً کتابی درباره‌ی ممیزی کتاب به بازار آمده که موارد سانسور شده‌ی کتاب‌های منتشر شده در سال ۱۳۷۵ را بیان می‌کند. این کتابی

جرقه‌ی ظهور نوگرایی در صنعت مطبوعات، یک نقطه عطف تاریخی است. اما باید توجه داشت که دولت دوم خرداد فقط به‌عنوان همراه و نه موجب در این تحول شناخته شد. بنابراین، حرکت جدید مطبوعات را باید به حساب مردم و نه دولت گذاشت. البته نباید منکر شد که دولت هم سخت‌گیری نکرد و به نوعی می‌توان گفت همراهی کرد اما وقتی که حرکت مطبوعات موجب عریان شدن حقایق و شفاف شدن بسیاری از مطالب گردید و از بسیاری تقدس‌آفرینی‌ها، افسون‌زدایی شد. فشارهای مراکز قدرت متوجه مطبوعات شد و این‌جا بود که دولت به دو بخش تقسیم شد بخشی از آزادی مطبوعات حمایت کردند و بخشی به محافظه‌کاری روی آوردند و بنابراین، می‌توان گفت این بخش محافظه‌کار تحت تأثیر وزراء و چهره‌های سیاسی وابسته به کارگزاران بودند.

از طرفی اهالی مطبوعات و کسانی که در حرکت جدید مطبوعاتی نقش داشتند دارای دو نوع نگرش نسبت به تحول مطبوعات بودند. یک عده به دنبال دستیابی به قدرت در مبارزه با جناح رقیب بودند و یک عده اعضای غیررسمی و ناخوانده‌ی «نهضت نقد قدرت» بودند این اشکال حرکت، مطبوعات را آسیب‌پذیر می‌کرد. بنابراین، به محض این‌که مطبوعات علنی شد و روزنامه‌ی «جامعه» توقیف گردید، آن بخش از دولتمردان محافظه‌کار که به کارگزاران گرایش داشتند علیه ناشران روزنامه‌ی «جامعه» موضع‌گیری کردند و آنان را متهم به بلندگویی بعضی گروه‌ها نمودند اما شرایط اجتماع تغییر کرده بود و به شدت به دنبال روزنامه‌های نواندیش و منتقد می‌گشت. در این شرایط به‌وجود آمده اپورتونیست‌ها با اتخاذ ژست دموکرات‌آبانه در مراکز صنفی مطبوعات نفوذ کردند و با استفاده از امکانات در وزارت ارشاد مجوز لازم را برای انتشار روزنامه اخذ کردند و روزنامه‌های به ظاهر اصلاح‌طلبی منتشر شد و «نهضت نقد قدرت» را به‌سوی «نهضت کسب قدرت» منحرف نمودند.

در مجموع می‌توان گفت بعد از دوم خرداد در بخش مطبوعات و به همت بخش غیر دولتی تحول چشم‌گیری ظاهر شد اما با عدم حمایت قاطع دولت از یک طرف و برخورد بی‌رحمانه و امنیتی قضایی محافظه‌کاران، نهضت نوگرایی مطبوعات - به‌نوعی - متوقف شد. و روزنامه‌ها به جای شفاف‌سازی و کمک به آگاهی مردم به مراکز رقابت حزبی تبدیل شدند و قدرت‌مندان از «نهضت نقد قدرت» بیرون ماندند و همان‌طور که اکنون شاهدیم روزنامه‌ها با بحران فروش و عدم استقبال مردم مواجه می‌باشند.

دادگستری نمی‌تواند کاری از پیش ببرند و مستقیماً به دلال‌ها مراجعه می‌کنند که می‌توانند سریع‌تر خواسته‌های آنان را برآورده سازند، در واقع حسرت یک دستگاه عادل را دارند که بتواند مرهمی بر زخم‌های آنان بگذارد. و هم‌چون پدران و مادران دوران مشروطیت آرزوی عدالت‌خانه و دادگستری پاک و عدل‌پرور را در سر می‌پروراندند.

بنابراین، با تعمیق تضادها و بحران عمومی در جامعه، مردم در انتظار تحول لحظه‌شماری می‌کنند و می‌دانند که قهراً باید اوضاع و احوال تغییر نماید. گسترش فساد روحی و اخلاقی، ناامیدی، بحران و رکود توأم اقتصاد و معیشت توده‌ی مردم همه‌ی این‌ها کار حکومت را دشوار می‌نماید - با این تفاسیل آیا می‌توان از پیشرفت و تحول سخن گفت؟! به قول فروغ فرخزاد: «تو پیش نرفتی، فرو رفتی!»

سعید حقی

مدیر مسئول روزنامه توقیف‌شده «ملت»

حرکت از

«نهضت نقد قدرت»

به «نهضت کسب قدرت»



بعد از دوم خرداد ما شاهد ظهور یک تحولی در صنعت مطبوعات شدیم می‌شود گفت که این تحول را خود چهره‌های مطبوعات موجب شدند. تحول در مطبوعات ایران یک حرکت غیردولتی بود و دولت نقش چندانی در آن نداشته است، انتشار روزنامه‌ی «جامعه» به‌عنوان اولین

تکان‌دهنده و نیز طنزآمیز و خنده‌دار است و نشان می‌دهد که چگونه اندیشمندان و نویسندگان ما در هزارتوی سلیقه‌های گوناگون گرفتارند. امیدوارم این کار ادامه یابد و شامل کتاب‌های سانسور شده‌ی سال‌های پیش و پس از سال ۱۳۷۵ نیز بشود.

در این چند سال، اقتصاد بیمار کتاب هم‌چنان یک بحران جدی است. شکل گرفتن بنیادهای مستقل ادبی و هنری مختلف و دادن جوایزی به آثار برتر از سوی این بنیادها، یک راه درمان کوتاه‌مدت است. نوعی مسکن نه علاج واقعی و قطعی. گو این‌که کم و بیش شاهد کم‌انتر شدن این جوایز نیز هستیم. کتاب «نیمه‌ی غایب» نوشته‌ی حسین سناپور و کتاب «اسفار کاتبان» نوشته‌ی ابوتراب خسروی. یکی پس از دیگری از یک مؤسسه جایزه گرفتند. کتاب نیمه‌ی غایب در مدت کوتاهی به چاپ هشتم رسید. اما کتاب اسفار کاتبان، در چاپ دوم در جا زد و این نشان‌دهنده‌ی آن است که وقتی اثری ارتباط لازم را با مخاطب برقرار نکند، نمی‌تواند به ضرب جایزه آن‌را به خواننده تحویل کرد.

طرح جدیدی که به ناشر مسئولیت می‌دهد که خود ناظر چاپ و انتشار کتاب بوده و در صورت پیش آمدن مشکل، خود پاسخگو باشد، وضع را از این هم بدتر خواهد کرد. در این‌جا اداری ممیزی، ناشر و مؤلف را به جان هم می‌اندازد و خود کنار گود می‌نشیند و البته از هر طرف که کشته شود به سود سانسور است (من هم‌چنان بر این نکته پای می‌فشارم که طبق منشور کانون نویسندگان ایران، کتاب نباید قبل از چاپ سانسور شود و تنها پس از چاپ است که نویسنده پاسخگو خواهد بود).

مشکل بزرگی که مخصوصاً در این چهار - پنج‌ساله‌ی اخیر به‌طور روشنی دامنگیر ادبیات داستانی، و به‌ویژه شعر، شده است؛ چاپ کتاب از سوی مؤلفان به‌خرج خودشان است. این حرکتی است که دارد روز به روز افزایش می‌یابد و در نتیجه باعث پایین آمدن سطح آثار چاپ شده می‌شود. جوانی که هنوز ادبیات گذشته کشور خود را نمی‌شناسد؛ آگاهی ژرفی از جامعه دوران خود ندارد؛ تأملی در فلسفه و فلسفه‌ی هنرگذشتگان نکرده است؛ گشتی جهان‌گردی در کشورش نکرده؛ به روان‌شناسی مردم اطرافش آگاهی ندارد؛ سن و سالش نشان می‌دهد که مطالعه‌ی سخت‌گیرانه و پی‌گیرانه‌ی در ادبیات ایران و جهان نداشته است؛ چگونه می‌تواند اثری تازه و مهیورانه خلق کند؟! او به خانواده‌اش فشار می‌آورد که از این سوی و آن سوی پول قرض کنند و نوشته‌های او را به چاپ برسانند و پس از چاپ، چند نسخه‌ای را به‌عنوان هدیه به

این و آن آشنا و قوم و خویش بدهند و بقیه را در گوشه‌های انبار کنند. بارها در نامه‌هایی که به این جوانان نوشته‌ام به این مسأله اشاره کرده‌ام که روند نوشتن و پیشرفت در آن، در دوره‌ی ما چنین بوده است:

۱. با صبر و بردباری کار می‌کردیم. اگر نوشته‌ها مان مورد قبول استادان و پیش‌کسوت‌ها مان قرار می‌گرفت به ناشری می‌سپردیم که با سرمایه‌ی خودش چاپ کند.
۲. از نشریات ادبی و هنری شروع می‌کردیم. به این‌جا و آن‌جا اثری می‌فرستادیم و صبر می‌کردیم. در ضمن بی‌وقفه می‌خواندیم و می‌نوشتیم و رابطه‌ی خودمان را با نشریات و در نتیجه سیر ادبیات داستانی یا شعر حفظ می‌کردیم. به تدریج خوانندگان با اسم و اثر ما آشنا می‌شدند و اغلب دنبال نوشته‌های بیش‌تری از ما می‌گشتند. این مرحله‌ای بود که می‌توانستیم آثار خود را به ناشری عرضه کنیم. به‌طور کلی به‌علت موانع و مشکلات یاد شده در آثار منتشر شده، در ادبیات داستانی این سال‌ها، کار جدید و مایه‌داری دیده نمی‌شود. تهور و گستاخی در آرایه‌ی مضامین بکر و در به تصویر کشیدن و بیان وضعت و موقیت جامعه‌ی بحران‌زده و بیمار ما به چشم نمی‌خورد و اثر پر تحرک و جاننداری آرایه نمی‌گردد. باید سال‌ها بگذرد و سایه‌ی شوم سانسور و خود سانسوری از دوش ما برداشته شود تا بتوانیم نفسی تازه کنیم و اثری بیافرینیم که در این شرایط سخت، در رقابت با سینما، ویدئو، ماهواره و اینترنت توان برابری داشته باشد و نیز بتواند در برابر آثار ترجمه شده‌ی خارجی خودی نشان بدهد.

علیرضا رضائی
(مدیر «نشر مرکز»)



دوم خرداد

نتوانست در برابر

اقتصاد دولتی،

اقتصاد آزاد را تقویت کند

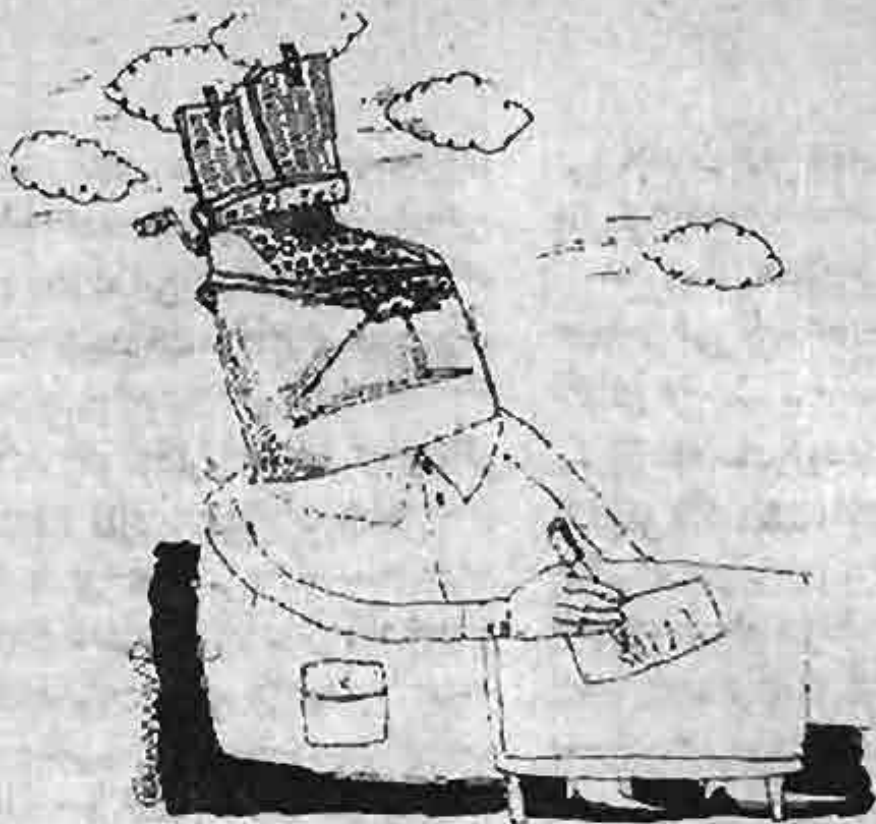
برای ارزیابی آثار رویداد بزرگ دوم خرداد بر کتاب و صنعت نشر کتاب لازمست قدری به عقب بازگردیم و مروری اجمالی و سریع از دوره‌ی ماقبل دوم خرداد تا انقلاب ۵۷ داشته باشیم. به‌منظر من از شروع و پیروزی انقلاب تا

دوم خرداد می‌توان سه دوره و مرحله برای کتاب در نظر گرفت:

۱. دوره‌ای که بین سال‌های ۵۷ تا ۶۰ و ۶۱ است. در این دوره کتاب به لحاظ حذف عملی سانسور از حیث تعداد عناوین و تیراژ نسبت به پیش از انقلاب در روندی رو به رشد و بعضاً توأم با جهش قرار داشت. انرژی رها شده‌ی ناشی از انقلاب و میل و نیاز شدید مردم به دانستن به رونق کتاب و افزایش تقاضای آن کمک می‌کرد. در این دوره نقش دولت در کتاب و صنعت نشر نقشی حداقلی و متعادل و نسبتاً بی‌طرفانه بود.

۲. دوره‌ی ۶۱ تا ۶۸ (پایان جنگ تحمیلی): در این دوره به‌علت جنگ عراق با ایران و مشکلات و مسایل ناشی از آن، مهم‌ترین مشکل کتاب، کمبود مواد اولیه و از حدود سال ۶۳، ۶۴، مسأله‌ی قیمت‌گذاری کتاب توسط وزارت ارشاد بود؛ که نتیجه‌ی آن تضعیف و کندشدن روند رو به رشد کتاب در سمت عرضه و نیز تقاضا بود. قیمت‌گذاری کتاب که متکی بر دیدگاه مدافع قیمت‌گذاری اداری - حسابداری بود، کاهش سود بنگاه‌های نشر و حتا زیان آن‌ها و کاهش درآمد اهل قلم را باعث شد و به فضای نسبتاً رقابتی آن دوره به‌شدت آسیب رساند. در این دوره، امر تهیه و توزیع مواد اولیه توسط دولت (وزارت بازرگانی - ارشاد و چند نهاد شبه‌خصوصی و عمومی) به تدریج شکل گرفت و جایگزین بخش خصوصی و تجار واردکننده‌ی مواد اولیه شد. این امر، به موازات شکل‌گیری رسمی سانسور در سال‌های بعد به‌عنوان یک وظیفه‌ی دولت، نهادی و ماندگار شد. در این دوره عرضه همواره و یا بیش‌تر اوقات، از تقاضایی که به‌رغم جنگ تحمیلی هنوز (گرچه با سرعتی کمتر از قبل) رو به رشد بود، عقب می‌ماند.

۳. دوره‌ی سوم از سال‌های ۶۷ تا ۶۸ و دوم خرداد ۷۶ است. در این دوره مسایل تولید و عرضه کتاب به دلیل خاتمه جنگ و افزایش درآمدهای نفتی، و لذا فرلوان شدن مواد اولیه به سرعت در روند حل و رفع قرار گرفت. و لیکن سانسور و ممیزی کتاب به‌خصوص در سال‌های ۷۱ تا خرداد ۷۶ روز به روز تشدید شد و سیاست‌های عرضه محور و کمیته‌گرا که البته ریشه در سال‌های پیش از آن داشت، به تدریج فاصله‌ی عرضه و تقاضا را بیش‌تر کرد و به‌عنوان یک روش و منش جاافتاده بر ارشاد حاکم شد. به‌سبب دیپلماسی، ذیل سانسور شدید، این ارشاد بود که تعیین می‌کرد مصرف‌کننده کتاب چه بخرد، چه بخواند و تولیدکننده چه کتابی منتشر کند. ایضاً نویسندگان و مترجم چه نوع کتاب‌هایی را پدید آورند. در این دوره نقش



از دیگر دست‌آوردهای دوم خرداد واگذاری امور اجرایی بخش داخلی نمایشگاه بین‌المللی کتاب به اتحادیه‌ی ناشران است. که گرچه قدم اول است لیکن امیدواریم به واگذاری مدیریت و اجرای تمام امور نمایشگاه بین‌المللی کتاب به تشکل‌های مدنی و صنفی ناشران بیانجامد و یک فقره از خواست‌های مردم برای کاهش تصدی‌گری دولت به نتیجه برسد. از تشکیل هیأت خرید کتاب (برای کتابخانه‌های کشور) در وزارت ارشاد و ورود نمایندگان تشکل‌های صنفی ناشران به این هیأت نیز می‌توان به‌عنوان یک دست‌آورد دوم خرداد یاد کرد.

راه دست‌چنبش دوم خرداد، بیش‌تر چسبیدن به حوزه‌ی سیاست و توسعه‌ی سیاسی بود و لذا به میزانی که این جنبش آزادی بیان و قلم را تقویت کرد، اعتماد به نفس ناشران و اهل قلم را (به خصوص در سال‌های اولیه) بالا برد و خودباوری آنان را ارتقاء بخشید. مقولات و سخن‌های تازه‌ای مانند جامعه مدنی، دموکراسی، دولت پاسخگو، حقوق فردی ملت برشکر، حد دولت، حق ملت و ... در ادبیات و فرهنگ عمومی جا باز کرد و رایج شد. مفاهیم و مقولاتی که در همه بخش‌های جامعه و کشور تأثیر حائز اهمیت داشت و لیکن در تولید فرهنگ و به ویژه در رونق‌گیری آزادتر فرهنگ مکتوب نقشی مضاعف ایفا کرد.

بررسی و ارزیابی تحولات پس از دوم خرداد در نشر کتاب نیاز به بحث مفصل و ورود به تمام جزئیات و واری و بازبینی همه عرصه‌های صنعت نشر، تاریخچه‌ی آن، و نسبت آن با سایر بخش‌های کشور دارد، که در صورتی که قرار باشد نوشته شود به کتابی قطور سر می‌زند. لذا برای اجتناب از تطویل کلام و بر مبنای دوره‌بندی چهارگانه‌ای که ذکر آن رفت، تلاش شد تفاوت‌های مراحل چهارگانه از پیروزی انقلاب تا امروز تا حدودی بررسی و نشان داده شود. لیکن دوم خرداد به‌رغم تمام دست‌آوردهای اشاره شده (به‌خصوص در حوزه‌ی آزادی بیان و قلم)، نتوانست از دغدغه و نگرانی‌های بسیار جدی صنعت نشر کتاب در حد لزوم بکاهد و لذا نمی‌توان از وضعیت کنونی کتاب و نشر اعلام و احساس رضایت کرد. بازار کتاب به‌رغم روند افزایشی در جهت عرضه، از حیث تقاضا روندی رو به کاهش و بحرانی را طی می‌کند و حجم تولید کتاب با حجم فروش آن فاصله‌ی بسیار نگران‌کننده‌ای دارد. طبق برآورد بنده و بسیاری از ناشران و کتابفروشان، در حال حاضر عرضه کتاب حدود دو برابر تقاضای مؤثر آن است. و فروش کتاب در مقایسه با نیمه‌ی دوم دهه‌ی شصت (در نوبت اول و دوم بخش) از حدود

نهادهای صنفی نشر نام برد. و نیز از رشد سریع صنعت نشر در عرصه تجهیزات و امکانات فیزیکی و سخت‌افزاری. همچنین از نوسازی تکنولوژیکی این صنعت و کاهش فاصله آن با کشورهای پیشرفته و نیز افزایش تعداد عناوین کتاب و تولید سالیانه کتاب که با نرخ‌های صعودی چشمگیر در روند افزایش افتاد. فرایند اصلاحات به تاسیس چاپخانه‌ها، لیتوگرافی‌ها و صحافی‌های جدید کمک شایانی کرد و تولید سالیانه کتاب را از حدود ۱۴ هزار عنوان در سال تا ۲۶ هزار عنوان بالا برد. به موازات تخفیف سانسور، نوع عرضه به میزان قابل توجهی با نوع تقاضا نزدیک شد و آستی کرد و تردید ایجاد شده در سیاست‌های تمرکزگرا و تهران‌گرا تا حدی به تاسیس و تشکیل نهادهای صنفی ناشران در استان‌ها و توزیع مناسب‌تر امکانات به خارج از پایتخت یاری رساند.

تأثیرات مثبت دوم خرداد بر کتاب سه منشأ داشت: بخشی از آن، خود به خودی و ناشی از تغییر و تحولات عمومی در سطح کشور بود، برخی ناشی از مطالبات جدا مطرح شده‌ی ناشران و اهل قلم و سایر دست‌اندرکاران تولید و توزیع کتاب و قسمتی ناشی از تعامل و گفت‌وگوی نهادهای صنفی صنعت نشر با دولت و لذا تغییر و اصلاح آگاهانه و نسبتاً داوطلبانه بعضی از سیاست‌های کهنه‌شده‌ی ارشاد و چند نهاد دیگر.

برای مثال، می‌توان از عملی و اجرایی شدن بخشنامه‌ی شهرداری تهران (در زمان مدیریت آقای کرباسچی) و وزارت کشور در مورد امکان فعالیت‌های ناشران در محل‌های غیراداری - غیر تجاری یاد کرد که به تدریج علاوه بر تهران به کل کشور تعمیم یافت. و نیز باید به تصویب لایحه‌ی بخشودگی مالیات ناشران - کتابفروشان، موزعان و اهل قلم در مجلس ششم، با کمک ارشاد و پیگیری ناشران و تشکل‌های صنفی آن‌ها اشاره شود.

تصدی‌گری دولت بر فرهنگ مکتوب تحت سه محور و سیاست حمایتی، نظارتی، هدایتی تکمیل گردید. و دولت در تعیین سیاست و راهبرد اقتصاد نشر و سیاست نشر نقش تعیین کننده پیدا کرد. و در حوزه‌ی کتاب عرضه کل به تدریج از تقاضای کل پیشی گرفت. پدیده‌ی کتاب‌های کمک‌آموزشی پر تقاضا که مولود نظام آموزشی فوق‌کهنه و مدرک‌گرا، و غیر خلاق بود، و تغییر خط تولید بنگاه‌های نشری که به کتاب‌های غیردرسی مشغول بودند، به سمت کتاب‌های کمک‌درسی، به وجهی انفجاری ظاهر، مستقر و تثبیت شد. از این امر می‌توان به یاد کرد در کنار این پدیده تولید و انتشار کتاب فاقد تقاضای واقعی، خنثی و نخواندنی، که می‌توانست از مسیر دشوار و طولانی سانسور به سلامت عبور کند. شکل گرفت. بسیاری از کتاب‌های نافرورش و راکد شده در انبار امروز ناشران، به خصوص بخش خصوصی متعلق به این دوره است.

۴. از دوم خرداد ۷۶ تا امروز (اسفند ۸۰): تأثیر رویداد دوم خرداد در حوزه‌های مختلف جامعه و کشور اگر با نگاه بی‌طرفانه و منصفانه بررسی و ارزیابی شود بسیار شگرف و مثبت بوده است. دوم خرداد در همه‌ی عرصه‌ها، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی هم در سطح هم در عمق جامعه تأثیرات پایدار و ماندگاری به جای گذارد که آثار آن به فراخور و حسب اوضاع و احوال عمومی کشور، گاه در عمق و گاه در سطح رخ می‌نمایند.

در حوزه‌ی صنعت نشر کتاب، دوم خرداد هم بر اقتصاد نشر هم بر سیاست نشر اثرگذار بود. لیکن این آثار گرچه در مجموع مثبت است، هنوز و به نحوی جدی ناقص و ناکافی به نظر می‌آید.

از تغییر و تحولات این دوره می‌توان از تخفیف عملی و نسبتاً جدی سانسور کتاب و فعال شدن

۳۰۰۰ نسخه برای هر کتاب به حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ نسخه در سال‌های اخیر کاهش یافته است. اما چیزی که «عجیب» است افزایش تعداد ناشران از حدود ۱۰۰۰ بنگاه نشر به بیش از ۵۰۰۰ واحد است. و نیز روند همچنان رو به بالای تولید کتاب و هجوم همه روزهی متقاضیان دریافت جواز نشر به ارشاد. البته مسایل صنعت نشر، «تناقض‌ها و معماها و رازهای» آن جدا از سایر مسایل کشور نیست و اقتصاد نشر چیزیست شبیه بقیه اقتصادهای کشور و به نظر من هیچ نوع ویژگی به معنی دقیق کلمه در صنعت نشر وجود ندارد که در بقیه بخش‌های اقتصادی کشور دیده نشود. و همان‌طور که در همه‌ی بخش‌های دیگر دوم خرداد به همه هدف‌های خود نرسیده در این بخش هم موفقیت آن کامل و چشمگیر نبوده است. بنابراین، بدنه سعی می‌کنم به علل و عواملی که به نظر من به عنوان یک مسأله‌ی مشترک در چهار دوره گفته شده به کتاب و صنعت نشر صدمه زد بپردازم و البته با تمرکز بر سیاست‌های وزارت ارشاد.

وجه مشترک این چهار دوره تصدی‌گری روزافزون دولت و نهادهای شبه‌خصوصی در صنعت نشر است. که متأسفانه پس از دوم خرداد نیز ادامه یافت. و حتی به‌رغم تردیدها و انتقادهایی که در عرصه نظری به آن وارد می‌شد، در سحنه عمل تشدید گردید. اقتصاد ایران که پیش از دوم خرداد، به تدریج ساختارهای دولتی‌تر شدن خود را شکل می‌داد، بعد از دوم خرداد کماکان دولتی و بسته ماند و آزادی اقتصادی که به‌سان توسعه‌ی سیاسی یکی از مطالبات اصلی مردم در دوم خرداد بود مغفول ماند. دوم خرداد هیچگاه عملاً نتوانست در برابر اقتصاد دولتی، اقتصاد آزاد و آزادی اقتصادی را تقویت جدی کند. لذا حوزه‌ی نشر کتاب نیز بر مبنای دیدگاه تقویت اقتصاد دولتی و شبه‌دولتی، راه برون‌رفت از بحران مزمن خود را نیافت. وزارت ارشاد سیاست‌های کهنه خود را در عرصه‌های هدایتی، حمایتی، نظارتی، ادامه داد و مسیر روزمرگی بود. ارشاد هر کجا از بخشی از تصدی‌گری کنار کشید در نقطه‌ای دیگر و به شکلی دیگر بر نقش تصدی‌گرایانه خود افزود. لذا صنعت نشر که به اصطلاح جزو بخش خصوصی است کماکان کارگزار دولت باقی ماند. ارشاد تحت عنوان سیاست‌های حمایتی به‌طور جدی درگیر واردات و توزیع کاغذ با قیمت سوبسیدی شد و این وظیفه را بر وظایف قبلی که در حوزه تولید، توزیع، فروش و چاپ کتاب داشت اضافه کرد. کاغذ سوبسیدی که با قیمت ۱۷۵ تومان و با اتکا به سیاست‌های عرضه

محور وزارت ارشاد به صورت سهمیه‌بندی توزیع می‌شد، موجب هجوم متقاضیان دریافت پروانه نشر به این وزارتخانه و تولید فاقد تقاضای کتاب و تیراژهای مصنوعی و اشفتگی بازار کتاب و نیز درهم ریختگی قیمت بازار مواد اولیه و کتاب شد. البته ارشاد تابع سیاست‌های عمومی کشور و دولت بود و لیکن به نظر بنده می‌توانست به نوبه خود با جهت‌گیری به طرف حذف سوبسید و ریشه‌کن کردن رانت از صنعت نشر، از طریق گفت و گوی واقعی و دائمی با نهادهای صنفی این صنعت و انعکاس نقطه‌نظرها و مطالبات صنفی منطبق بر منافع ملی، بر سیاست‌های کلان دولت تأثیر مثبت بگذارد. اما متأسفانه ارشاد این کار را نکرد. گفت و گوهای ارشاد با نهادهای صنفی صنعت نشر، چسته گریخته، ناگهانی، غیرصورتانه و کم‌اثر است. و نتایج بزرگ و ماندگاری بر فرآیند اصلاحات در کل کشور نمی‌گذارد. سیاست‌های ارشاد هنوز مشتری‌مدار و مشتری‌محور نیست. و عملکرد ارشاد در جهت تولید برای تولید است. ذیل فرهنگ جاافتاده‌ی اقتصاد دولتی و شرایط سوبسیدی، قیمت‌گذاری کتاب توسط ناشران، قیمت‌های حسابداری و متکی به هزینه تولید است و قیمت‌های اقتصادی بر کتاب حاکم نیست. این وضعیت باعث حیف و میل مواد اولیه و دودآلود بودن فضای فعالیت و مانع بروز خلاقیت‌ها و تربیت نیروی مدیریتی ماهر و کارآمد در صنعت نشر می‌شود. البته مشکلات صنعت نشر و کتاب فقط به ارشاد بر نمی‌گردد و اگر بنا باشد این مشکلات را سهمیه‌بندی و یا تفکیک کنیم مقدار قابل توجهی از آنها به انفعال نهادهای صنفی و مدنی صنعت نشر بازمی‌گردد و نیز به خو گرفتن هر دو طرف قضیه به زندگی تحت اقتصاد دولتی و دولت‌سالار، و سوبسیدی، دوم خرداد نه در نشر و نه در کل موفق به زدودن این عادت نشده است. برای روشن‌تر شدن قضیه یک مثال می‌زنم، هم‌اکنون کاغذ کتاب به ازای هر تن ۶۰۰ تا ۶۵۰ دلار، در حدود سالی ۱۰۰ هزار تن، وارد کشور می‌شود که به دلیل حمایت از تولیدکنندگان کاغذ در داخل کشور، با قیمتی حدود ۲۸۰ تا ۳۰۰ تومان به ناشران فروخته می‌شود. این یعنی در سال‌های اخیر هر سال حدود ۶۵ میلیون دلار ارز (۵۵ تا ۶۰ میلیارد تومان) بابت خرید کاغذ سوبسیدی ارشاد، از بودجه ملی هزینه می‌شود. و اگر همین کاغذ توسط تجار و واردکنندگان بازار با دلار ۸۰۰ تومان وارد کشور شود، با قیمت‌های نهایی حدود ۶۰۰ تا ۶۵۰ تومان به دست ناشران می‌رسد. در این صورت چند اتفاق مثبت می‌افتد:

الف: بر مبنای تقاضای واقعی کتاب، به جای

۱۰۰ هزار تن کاغذ خاص کتاب چیزی حدود ۵۰ هزار تن کاغذ وارد خواهد شد. ب: دیگر هیچ‌گونه نیازی به نظارت بر مصرف دقیق کاغذ سوبسیدی برای چاپ کتاب نخواهد بود.

ج: تیراژ و تولید و قیمت کتاب مطابق تقاضای واقعی و بر مبنای قوانین اقتصادی شکل خواهد گرفت و بحران اضافه تولید و نیز حیف و میل ارز و مواد اولیه در مسیر واردات، سهمیه‌بندی و توزیع کاغذ برطرف خواهد شد. دوستان ناشر و نهادهای صنفی ممکن است در یکی دو سال اول دچار مشکلاتی در تنظیم فعالیت خود با نرخ‌های واقعی کاغذ بشوند. لیکن

● ارشاد هر کجا

از بخشی از

تصدی‌گری کنار کشید

در نقطه‌ای دیگر و به

شکلی دیگر بر نقش

تصدی‌گرایانه‌ی

خود افزود

پس از آن مطمئناً دیگر، دست‌کم از این لحاظ، با انبارهای پر از کتابهای نافرورش روبه‌رو نخواهند بود. به نظر من حذف سوبسید از کاغذ هم بر اهل قلم و هم بر ناشران و فروشندگان کتاب به سرعت تأثیر مثبت خواهد گذاشت و همه طرف‌های ذیربط را در انتخاب و انتشار کتاب‌هایی که تقاضا دارد و نزدیک به تقاضای مؤثر و واقعی هست، منتفع خواهد کرد.

پس از دوم خرداد، به‌رغم این‌که ارشاد به قصد برطرف کردن مسایل کتاب و صنعت نشر وقت و هزینه بسیاری صرف تحقیق و پژوهش درباره مسایل این صنعت کرد و سمینارها و نمایشگاه‌های متعددی برگزار نمود لیکن متأسفانه هیچ‌گاه به این باور نرسید که ذیل اقتصاد دولتی و با حفظ تصدی‌گری دولت، امکان برون‌رفت از بحران برای صنعت نشر میسر نخواهد شد. لذا به نظر من بزرگترین چالش صنعت نشر و سایر اقتصادهای کشور، اقتصاد دولتی و تصدی‌گری دولت است. باید توجه داشت که اقتصاد بسته و دولتی ساختارهای خاص خود را شکل می‌دهد و اقتصاد بازار و آزادی اقتصادی هم ساختارهای خاص خودش را برپا می‌کند. اقتصاد ایران هم‌اکنون در میان ۱۵۵ کشور بررسی شده به لحاظ بسته بودن و دولتی بودن در رتبه ۱۵۱

قرار دارد. ذیل این اقتصاد خلاقیت، بهره‌وری نیروی کار، توسعه‌ی پایدار، رونق کتاب و بخش خصوصی غیرمتکی به دولت، و نهادهای صنفی و مدنی کارآمد رشد نمی‌کند. اقتصاد دستوری و توسعه امرانه منابع ملی و نیروهای اقتصادی و اجتماعی را هماهنگ با خود شکل می‌دهد و ساختارها و زیرساخت‌های خود را می‌سازد. لذا ارشاد و نهادهای صنفی ناشران نباید از تولید حدوداً ۱۵۰ میلیون نسخه کتاب و ۲۵ یا ۲۶ هزار عنوان کتاب در سالهای اخیر ذوق‌زده شوند، چرا که این افزایش در تولید و نه در مصرف نتیجه دلارهای نفتی و تزریق سوبسید به صنعت نشر بوده و به هیچ عنوان ناشی از رشد درون‌زا و سالم و متکی به منابع موجود در این صنعت و افزایش بهره‌وری و بازدهی سرمایه‌گذاری‌های قبلی آن نبوده است. موتور صنعت نشر هنوز در بیرون آن قرار دارد و حرکت صنعت نشر به علت دینامیزم درونی اقتصاد نشر نیست. و لذا صنعت نشر پس از دوم خرداد نیز همچنان شکننده و ناتوان باقی مانده است و بدون تغییر اساسی در سیاست‌های ارشاد و طرح مطالبات صنفی هم جهت با منافع ملی توسط نهادهای صنفی این صنعت، و دخالت دست‌اندرکاران صنعت نشر در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها، کماکان در بحران باقی خواهد ماند.

باید توجه داشت که کتاب هم یک کالا است و مثل هر کالای دیگری تابع همان قوانین اقتصادی است که بر سایر کالاها حاکم است. در دوره‌ی پنج ساله پس از دوم خرداد، چنانچه ارشاد دست‌کم پنج اصلاح را در سیاست‌های خود در پیش می‌گرفت وضع کتاب در حال حاضر این چنین بحرانی نمی‌بود.

۱. انتظار می‌رفت ارشاد به‌طور جدی تمام حمایت‌های خاص و غیرعلنی خود را که نتیجه‌ای جز رانت ندارد کنار بگذارد.

۲. برای لغو سانسور و انطباق رفتار خود با قانون اساسی تلاش جدی کند.

۳. تمام سوبسیدهای پیش و پس از نشر کتاب را حذف کند.

۴. نمایشگاه‌های استانی را که در نهایت باعث تعطیلی و تضییع کتابفروشی‌های شهرستان‌ها می‌شود تعطیل کند و بگذارد اگر قرار است نمایشگاهی در استانی و شهری برگزار شود با تشخیص و صلاحدید ناشران و کتابفروشان همان استان باشد.

۵. به نظر من نیازی به صدور پروانه نشر از طرف ارشاد نبود و نیست. نشر کتاب یک حق است که متعلق به احاد ملت ایران است. اگر ارشاد این حق را به امتیاز تقلیل نمی‌داد و کاغذ سوبسیدی نیز در بین نبود، ما شاهد چنین هجومی برای دریافت پروانه نشر نبودیم و به غلط به این نتیجه هم نمی‌رسیدیم که چون تعداد ناشران دو یا سه برابر تعداد کتابفروشان است می‌بایست با امکانات عمومی و دولتی و بدون بررسی هزینه - فایده، طرح‌هایی مانند طرح «کتاب در دسترس» را با ادعای تأسیس ۱۰۰۰ یا ۳۰۰۰ کتابفروشی جدید شبه خصوصی و رانتی در کشور پیش ببریم و باعث نابودی سریع‌تر کتابفروشان شویم که با سرمایه شخصی و بدون اتکا به منابع دولتی، و یا عمومی، سالهاست با قناعت و صبر و درایت به امر کتابفروشی اشتغال دارند. اگر ارشاد مایل به کاهش تصدی‌گری دولت در حوزه فعالیت‌های خود بود می‌بایست (البته در صورت الزام قانونی) امر صدور پروانه نشر و پروانه تأسیس چاپخانه را به نهادهای صنفی و مدنی این صنف واگذار می‌کرد.

در این جا برخی از مسایل پرشمار دیگری را که صنعت نشر در پیش رو دارد عرض می‌کنم:

الف. قانون کپی‌رایت داخلی (ملی) نیاز جدی به نوسازی و اصلاح توسط نهادهای صنفی ناشران و اهل قلم و تصویب در مجلس دارد.

ب. فراهم کردن مقدمات حقوقی، تجاری، بانکی و اقتصادی عضویت ایران در معاهدات کپی‌رایت بین‌المللی و WTO.

پ. بسترسازی برای تأسیس نهادهای مدنی و غیردولتی در صنعت نشر.

ت. تعداد کتابخانه‌ها در سطح کشور به نحو اسفانگیزی پایین است.

ث. بد نیست به آمار کتابخانه‌ها در چند کشور به منظور روشن شدن انتظاراتی که از دوم خرداد و

نیز ارشاد و نهادهای مدنی ناشران و اهل قلم، می‌رفت اشاره کنم:

کتابخانه‌های مراکز آموزش عالی: مصر ۲۵ میلیون نسخه، ایران ۲/۳، ژاپن ۱۸۱، آذربایجان ۱۰، انگلستان ۹۲ و پاکستان ۴ میلیون نسخه کتاب دارند.

کتابخانه‌های عمومی: فرانسه ۹۰ میلیون نسخه، آلمان ۱۵۰ میلیون، گرجستان ۳۱ میلیون، آذربایجان ۲۲ میلیون، ایران ۱۶ میلیون.

کتابخانه‌ی ملی: روسیه ۷۲ میلیون، ترکیه ۱/۲ میلیون، ایتالیا ۱۲ میلیون، آلمان ۲۲ میلیون، ارمنستان ۶/۵ میلیون، ایران ۰/۴ میلیون (و شاید امروز ۱ میلیون) نسخه کتاب دارند.

ملاحظه می‌کنید که هر کس اعم از ارشاد، نهادهای صنفی ناشران، و سایر مراکز دولتی و عمومی و حتی مردم خیر که دوستار دسترس‌پذیر کردن کتاب در کشور هستند، می‌توانند با مراجعه به این آمار و مقایسه وضعیت ایران با سایر کشورها به اهمیت تأسیس و تجهیز انواع کتابخانه‌های عمومی و تخصصی در کل کشور پی برده و در جهت برطرف کردن این فاصله و حتی بالا بردن استانداردهای بین‌المللی تلاش کنند. به خصوص ارشاد؛ که بهتر بود به جای طرح بی‌فایده و از پیش شکست خورده «کتاب در دسترس» (تأسیس کتابفروشی‌های شبه دولتی) با نگاه به بسیاری از ویت‌ترین‌های راکد و متروک کتابفروشی‌های موجود بخش عمومی و دولتی، توان و نیروی خود را صرف کتابخانه‌ها می‌کرد. و از یک طرف یک تقاضای دائمی و بانبات و منطبق با منافع آحاد ملت برای ناشران و اهل قلم ایجاد می‌کرد و از طرف دیگر به میزان آن تقاضا، میانگین تیراژ کتاب را به طریقی سالم و قابل دفاع بالا می‌برد.

در هر حال به نظر من رونق کتاب در ایران به دلایل گفته شده امری غیرفوری و بسیار تدریجی است. و چون صنعت نشر جزیره نیست، سرنوشت کتاب از یک سو به اصلاحات در سیاست‌های ارشاد و از جهتی به اصلاح نظام آموزشی کشور (بازاری ۲۰ میلیونی که درهای آن بر روی خواندنی‌های غیردرسی باز نیست) باز می‌گردد و از سوی دیگر به تحرک و درایت و دوراندیشی نهادهای مدنی صنعت نشر و البته به فرآیند اصلاحات ضروری و چندوجهی در کل کشور. اما به نظر می‌رسد هم در دولت و هم در بخشی از ملت و نهادهای صنفی دو دیدگاه وجود دارد: یک نگرش به علت تعریف و قرارتی که از نقش دولت در توسعه کشور دارد و شاید به علت فیض و منافعی که از حفظ اقتصاد دولتی در



کسب بی‌زحمت منزلت شغلی، ثروت (بخوانید رانت) و قدرت می‌برد عدالت و منافع ملی را فقط برحسب خواستها و امیال خودش تعریف می‌کند و بشدت طرفدار اقتصاد دولتی است. به خصوص چون در کشور ما اتکای اصلی اقتصاد به نفت است، طیف طرفدار این دیدگاه تصدی‌گری هرچه بیشتر دولت و میدان غیررقابتی و بسته را برای کسب فیض از نفت تعقیب می‌کنند. در مقابل طیف دیگری وجود دارند که واقعا به منافع و مصالح کشور می‌اندیشند و مدافع تحصیل منزلت اجتماعی و اقتصادی، از طریق کار و تلاش و خلاقیت در فضایی غیر مه‌الود و شفاف با اقتصادی آزاد هستند اما متأسفانه این دیدگاه هنوز سلطه نیست و لذا بحث دولت ناکارآمد حداکثری و دولت کارآمد حداقلی و تکمیل ساختارهای جامعه مدنی تا سالها باقی خواهد ماند. بنده معتقدم جامعه مدنی یعنی مشارکت دولت با ملت و فکر می‌کنم فقط ملت‌های توسعه‌گرا قادرند دولت‌های توسعه را بسازند و به نظرم سیاست‌های نخبه‌گرا و دولت‌محور نتیجه‌ای غیر از فریب شدن بیشتر اقتصاد دولتی و تعطیل روند اصلاحات و امر توسعه موزون و هم‌جانبه نخواهد داشت. توسعه در ایران چه در عرصه فرهنگ و چه در بقیه عرصه‌ها نیاز به یک موتور ۶۰ میلیونی دارد. لذا بنده به عنوان منتقد جدی سیاست‌های حمایتی وزارت ارشاد و البته به عنوان منتقد جدی کم‌کاری نهادهای صنفی ناشران، به عنوان یک شهروند از دوم خرداد و جنبش اصلاحات انتظار داشتم و دارم که سیاست‌هایی را برای حل مسایل این صنف طراحی می‌کرد که منافع صنفی را به موازات و همراه منافع ملی تامین کند، سیاست‌هایی که مخاطب آن کل ملت باشد. به نحوی که هرگونه سیاست حمایتی علاوه بر کاهش سریع و واقعی تصدی‌گری دولت، در درازمدت به استقلال بخش حمایت شده از دولت و اتکای دولت به بخش حمایت شده بیانجامد؛ این یعنی تغییر ساختار، بنده طرفدار سیاست‌های حمایتی‌ای از طرف ارشاد هستم که عام، علنی، براساسی اخلاقی و عقلایی طراحی شود. سیاست‌های حمایتی ارشاد می‌بایست مفهوم غلط حمایت را از تصدی‌گری به بسترسازی اصلاح کند. و به دور از هرگونه ذهنیت و نگرش دستوری، نخبه‌گرایانه، قبیله‌مآبانه و تبعیض‌آمیز به اقتصاد و فرهنگ باشد. این سیاست‌ها باید ناشر خوب، کتاب خوب، نویسنده خوب، رفاقت‌ها، دوستی‌ها، آشنایی‌ها، خودی و غیرخودی را کنار بگذارد و به منافع کشور و تمام مردم بیاندیشد. برای تدوین چنین سیاست‌هایی ضروری است با

دست‌اندرکاران صنعت نشر و نهادهای آنان، مشورت واقعی و به موقع انجام گیرد. نه همچون برنامه سوم توسعه فرهنگی که پس از تدوین و در آستانه اجرا مورد مشورت صوری قرار گرفت. سیاست‌های وزارت ارشاد پس از دوم خرداد کمترین تناسب را با مقتضیات روز صنعت نشر داشت. ممکن است پرسیده شود که چون جهت انتقاد این نوشته بیشتر متوجه وزارت ارشاد و دولت است، لذا این نیز خود نوعی دفاع پنهان از دولت‌سالاری و همه چیز را از دولت خواستن تلقی می‌شود. بنده به این سوءتفاهم که قطعاً ناشی از ضعف بیان من بوده است اعتراضی ندارم، لیکن معتقدم در وضعیت فعلی نهادهای نشر به دلیل سال‌ها انفعال و دور ماندن از وظایف اصلی، تحت تصدی‌گری بی‌حد و حصر دولت، گرچه قابل انتقادند، اما وضعی که به آن دچار شده‌اند بیش‌تر عرضی است تا ذاتی و لذا این امید هست که با نقد جدی این نهادها توسط اعضای خودشان و هر شهروند مسئولی، به موازات کاهش تصدی‌گری دولت در جهت نقطه مطلوب و ایفای نقش‌های اصلی خود حرکت کنند.

در مجموع و با توجه تمام نکات مثبتی که در مورد تحولات پس از دوم خرداد به آن اشاره شد، انتظار می‌رفت دوم خرداد به تدریج یکی از اصلی‌ترین روندهای تاریخ معاصر ایران را معکوس کند، و به نحوی که به جای وابستگی ملت به دولت، دولت به ملت وابسته می‌شد. و به نظر می‌رسد دوم خرداد به‌رغم تمام تلاش‌ها در این امر چندان موفق نبوده است.

مهرداد ستایشگر
(استاد دانشگاه، پژوهشگر موسیقی)

کاباره‌های جدید و اغفال جوانان

روش استنتاج بر اساس آمارهای موجود، یکی از روش‌های موفق در تمام سطوح جوامع پیشرفته است. برای ارزیابی هرگونه پاسخی در این مورد نیز لازم است از آمارهای درستی که می‌توانیم در اختیار داشته باشیم، استفاده کنیم. رعایت و در نظر گرفتن آمار در ارزیابی‌های آثار هنری و بیان نتایج تفکرات است، روش پسندیده‌ای است که ما را به حقیقت نزدیک‌تر می‌نماید. همان‌طور که یک پزشک به هنگامی نظر صحیح‌تر در تشخیص بیماری می‌دهد که نتیجه آزمایش‌ها و رادیولوژی را در اختیار داشته باشد.

به همین قیاس، هنر و به‌خصوص در هنر موسیقی نیز، هرگونه نظرسنجی آماری می‌تواند بسیار راهگشا باشد. آمار آثار قلمی از کتاب و جزوه و نت و نوشته‌های موسیقی، آمار در تعداد و کیفیت نوارهای کاست، آمار در کنسرت‌ها و کیفیت‌سنجی کنسرت‌ها، جشنواره‌ها، آمار در ارزیابی تعداد نوازندگان موفق و شناخت راه موفقیت آن‌ها، آمار در تهیه‌ی مشاغل هنری برای جوانان فارغ از تحصیل که تازه وارد بازار اقتصادی هنری می‌شوند و آمار حتا در مورد آن دسته از جوانانی که تحت تأثیر پیشنهادها و ارقام شگفت‌انگیز صاحبان کاباره‌های به اصطلاح سنتی، که در قالب «سفره‌خانه» اقدام به اغفال جوانان ما دارند و با پیشنهادهای کلان و تزریق روحیه و درآمد مطربی او را هر چه سریع‌تر، از هنر و اندیشه‌ی هنری به دور می‌کنند. آمار در اقتصاد موسیقی که هنوز حرفی نو است و به‌طور کامل به باور ننشسته است. باید توجه داشت که هنوز نتوانسته‌ایم برای آن دسته از فرزندان مان که می‌خواهند بنا به ذوق و



سلیقه‌ی شخصی راه موسیقی را برای آینده انتخاب کنند بازار کاری مناسبی در موسیقی ارزیابی دهیم.

اگر ما نتوانیم این امیدواری را در مورد آینده‌ی شغلی هنرجویان رشته‌ی موسیقی تقویت کنیم، رنگ حرکت‌ها و فعالیت‌های هنری در رشته‌ی موسیقی کم - کم، کم‌رنگ و به صورتی ناباورانه مسخ و نابود می‌شود. همان‌گونه که گفتیم از اهم امور در نتیجه‌گیری‌ها، استفاده از روش آماری است. شما ملاحظه بفرمایید یکی از معضلات ما در شرایط موجود، بار آوردن گوش نوجوانان ماست، با موسیقی‌های بی‌هویت تحت نام‌های دهن پر کن؛ آن‌هم در سال‌های شکل‌گیری حواس فرزندان مان. اگر یکی از حواس، یا بهتر بگوییم حس شنوایی در طول

زمان، دچار خدشه باشد گوش ما به «غلط شنیدن» عادت می‌کند. دولت و مسئولان موظفانند همان‌طور که خوراک برای همه‌ی افراد جامعه تهیه می‌کنند و همان‌گونه که برای تشخیص و نظارت گوشت و برنج و تخم‌مرغ سالم بر غیر سالم بازرسی می‌کنند، برای روح فرزندان ما نیز خوراک درست و سالم تهیه کنند. بازرسی بکارند تا غذای ناسالم به روح نوجوانان ما نرسد.

خوشبختانه تشکیل خانه‌ی موسیقی و تشکیل مجمع‌های رشته‌های مختلف موسیقی مانند مجمع نوازندگان، خوانندگان، آهنگ‌سازان، پژوهش‌گران، بانوان خواننده، سازندگان ساز و... هر کدام امیدوارکننده است. حضور کم نظیر نوازندگان در کمیته‌ی مورد نظر توجه بسیاری را برانگیخت و موجب گردید، تا نگاه‌ها امیدوارتر گردد. این کشور بیش از هر چیز نیازمند حضور «میزان» در جامعه است. و این میزان تحقق نمی‌یابد مگر با اهل تخصص. درک جمع‌بندی کلی، رگه‌هایی از امیدواری با شکل‌گیری خانه‌ی موسیقی به چشم می‌آید هر چند دست‌های پنهانی که بنده بارها در سرمقاله‌های ماهنامه‌ی «هنر موسیقی» به آن‌ها اشاره کرده و آن‌ها را معرفی نمودم در خفا و به صورتی آگاهانه در تخریب باور مردم ما نسبت به موسیقی، این هنر متعالی می‌کوشند. اما مقوله‌ی زیبایی در هنرها همیشه راه خود را یافته و افکار سلامت و ذوق‌های سلیم را دریافته است. اما در یک جمع‌بندی کلی، موسیقی در چند سال اخیر، به مناسبت تشکیل خانه‌ی موسیقی می‌رود که راه خود را بیابد. به قول امیل دورکهایم، «وجودان جمعی» جامعه همیشه و آگاه باید به‌صورت میزانی برای تشخیص سره از ناسره عمل کند.

نجم‌الدین فرخ‌یار
(طراح گرافیک)

این پنجره،

بر اثر زمان زنگ زده

سال ۱۳۵۷ آغاز اوج نوین گرافیک ایران پس از یک دوره تلاش و رکود در این هنر و رشد نسبی کار عرصه‌ی تبلیغات قبل از انقلاب بود جایگاه هنر در طی دوره‌ی قبل از انقلاب معطوف به آثار آرایه شده در زمینه‌های تبلیغاتی و عرصه‌ی روز به رشد این حرفه داشت و در این زمینه نیز از جایگاه خوبی در بین اقشار مردم برخوردار نبود.



اما پس از انقلاب، هنر گرافیک ایران در جایگاه سیاسی خود با طرح پوسترهای مختلف سیاسی و استفاده از شعار در پوستر و طرح تصاویر رهبران مذهبی آن دوره بالاخص امام خمینی (ره) سعی در به‌کار گرفتن زبانی برای بیان جدید را از خود نشان داد. هنری که تا قبل از آن بی‌هویت و کم رنگ مانده بود. حتا عنوان گرافیک به‌عنوان یک لفظ حرفه‌ای در کم‌تر کاری استفاده می‌شد و عموماً از عنوان نقاش تبلیغات یا نقاش روزنامه‌ای یا مجله‌ای استفاده می‌شد. چیزی که نیازمند حرکت این حرفه بود تحولات سریع و دامنه‌داری بود که به‌واسطه‌ی جریان‌ات انقلابی و اجتماعی و سیاسی روز شکل می‌گرفت و بالتبع هنرمندان تبلیغاتی از عهده این مهم بر نمی‌آمدند و عموماً ساختار این هنر در دست نسل جوانی بود که در جریان انقلاب حرکت می‌کرد و از وسایل هنری ابتدایی مانند شابلون برای چهره‌های رهبران سیاسی سود می‌جست و با اسپری‌های رنگ برای استفاده بهتر از بیان هنری در جهت سیاسی استفاده می‌کرد. این گروه جوان با ادامه‌ی روند انقلاب و حمله‌ی غیرمنتظره و ناخواسته‌ی عراق به ایران در طی ۸ سال دفاع شکل تازه‌ای به خود گرفت. این امر و روند آن در جریان اجتماعی و سیاسی جنگ در جریان پوسترهای آن دوره دیده می‌شود. و جایگاه طراحان پوسترساز دوره‌ی جنگ که عموماً از نسل جوان دانشجویانی بود که یا در دوره‌ی انقلاب فرهنگی در پشت درهای دانشگاه مانده بودند و یا اولین گروه دانشجویانی بودند که وارد دانشگاه‌ها می‌شدند.

طی این دوران هنر گرافیک از جایگاه اجتماعی رفیعی برخوردار گردید و در بوته آزمایش جدی دوران تحول خود این امر را به اثبات رساند که می‌تواند در مقام یک رسانه عمل کند و گویای بیان سیاسی اجتماعی وقت خود باشد. این امر نه تنها به سبب جریان‌ات

سیاسی روز بلکه در کنار تعطیلی اقتصادی وارد آمده به بدنه‌ی جامعه بود زیرا با اوج‌گیری انقلاب و جنگ، کلیه‌ی صنایع مصرفی و تولیدی در رکود بودند و در عرصه رقابت دیگر رقیب هم نبودند و لذا محصولات اقتصادی تولیدی در آن مقطع زمانی نیازی به فروش و عرضه از طریق بازاریابی و جذب جایگاه‌های فروش نداشت. لذا هنر گرافیک که عموماً در کنار توسعه قرار داشت در امر تبلیغات ضعیف شده و در جهت دیگر جنبه‌ی فرهنگی قوی گردید و هنرمندان این عرصه با استفاده از بیان سریع و خاص هنر گرافیک که با شکل‌گیری در شیوه بیانی مختلف هم‌چون کاریکاتور، پوستر، روی جلد، طراحی متن کتاب‌ها و کاتالوگ و بروشورهای خاص خود، به بیانی جدید دست یافتند و با الهام از سبک‌های سوررئالیسم و تکنیک‌های کولاز و سبک انتزاعی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار گردیدند. و در طی این دوره هنر نیز از تندروی‌ها و جناح‌بندی‌های خاص خود در این عرصه عقب نماند و دانشگاه‌ها به جایگاه طبقه‌بندی شده بین نسل گذشته، نسل حال و آینده دوران انقلاب و جنگ تبدیل شدند. نسل گذشته، استادان بودند، که یک سوم از عمر خود را در دوران قبل از انقلاب سپری کرده بودند و جوانی، جایگاه و سمت‌هایی را برای خود کسب کرده بودند. نسل حال یا دوم نسل انقلابی دوران تحول و نسل آینده یا نسل جنگ بودند. نسلی که از سابقه کم‌تر هنری و اجتماعی برخوردار بود. اما پرشور و پر تلاش نسبت به تحولات روز خود واکنش نشان می‌داد. این نسل درگیر و دار تحولات اجتماعی از گذشته خود دور می‌شد و در یک روند بی‌تأمل تصمیم‌گیری می‌کرد این حرکت آن قدر سریع و بی‌تحمل شده بود که کلیه هنرمندان نسل اول و گذشته از دانشگاه‌ها و مراکز هنری اخراج یا رانده شدند. در این میان اندکی از آنان که علاقه‌مند به تغییر در روند سیاسی اجتماعی بودند در طی اندک زمانی به نیروهای انقلابی پیوستند ولی همیشه سایه ظن و گمان را در پشت سر خود داشتند این گروه نیز طاقت نیاورده از کشور گریختند ولی گروه دیگری از آن نسل باقی ماندند و سعی در اثبات وجود خود و هم‌سو شدن با جریان‌ات انقلابی را از خود نشان دادند اینان نیز از حمله تحول در جریان، در امان نبودند زیرا اثبات کارآمدی خود را در کنار تعهد انقلابی نداشتند. لذا این گروه نیز طی چندین دوره از دانشگاه‌ها اخراج و دوباره بازگشتند و باز دوباره اخراج و دوباره بازگردانده شدند و در طی زمان و کارهای هنری موافق با جریان‌های روز توانستند خود را تثبیت کنند ولی چهره‌ی هنری‌شان دست‌خوش تردید شده بود.

جامعه انقلابی دیگر نمی‌توانست با گروه‌هایی کار کند که نسبت به آن‌ها بی‌اعتماد بود. لذا از بین دانشجویان، دست به کار تربیت استادانی شد، که قبل از موعد باید انگور می‌شدند این گروه از هنرمندان نسل دوم و سوم فاتحان جدید در دانشگاه‌ها بودند و این زمان آغاز تجربه‌های جدید برای نسلی بود که سری در بین سرها نداشت و آغازگر حرکتی جدید بودند.

این افراد که در قالب گروه‌های دانشجویی شکل یافته بودند، آماده پروازی بودند که برای پریدن تمرین می‌خواستند. اما چگونه و چگونه و چطور. نسلی که آماده پرواز بود احتیاج به تأییداتی از نسل گذشته، خود را لازم می‌دید تا پایه‌ی دیپلم پروازی آن‌ها را امضاء کند و تأییدی بر حرکت هنری آن‌ها قرار دهد. لذا این امر احتیاج به رایزنی فرهنگی داشت تا ابروهای ریخته را دوباره به کاسه‌ها برگردانند. لذا باید دوباره به نسل نابود شده مراجعه می‌کرد. این نسل همان‌هایی بودند که زمانی استاد خودشان و زمانی اخراجی‌های دانشگاه بودند. لذا در حرکتی دوباره و جهت داده شده از استادان اخراجی دعوت به کار شد و این افراد که جایگاهی برای کار و اشتغال نداشتند دعوت را پذیرفتند ولی نه از روی باز بلکه از سر اجبار و نسل دوم پلی برای فتح قلم‌های بعد را بر نردبان شکسته قبلی‌ها استوار ساخت. پایه‌هایی که سست شده بودند و نسلی که سوخته بودند و نسلی که آتش زیر خاکستر بود.

نسل دوم بی‌توجه به عمل خود و برای یک مقطع خاص، امتیازاتی را لازم داشت تا به واسطه آن بتواند رشد خود را تکمیل کند و این آن زمانی بود که نسل اول جایگاه خود را در دانشگاه‌ها دوباره به دست می‌آورد. ولی نه از روی میل بلکه از روی اجبار زمانه. نیاز به نان، کار و غذا و روزمرگی‌های طبیعی که نمی‌توانست از آن بگریزد.

و پس از مدتی نه چندان دور نسل دوم انقلابی به تصور تغییر در ساختار فکری آن‌ها به تغییر شکل ظاهری و محتوایی فکر بدل شد و از آرمان‌های خود دور گردید و نسل سوم از دل جنگ بر هر دو نسل قبل حمله‌ور شد. زیرا آن‌چه را که او می‌خواست تحولات انقلاب و جایگاه‌های جنگی بود و نقش زمان که مرهم زخمی است را فراموش نکنید. در طی گذشت این زمان نسل دوم بزرگ می‌شد و برای خود عناوین و جایگاه‌های اجتماعی را کسب می‌کرد. از سر ارتباط، نیاز طبیعی جامعه به رشد هنرهای مدرن و آرت نو و ایجاد ارتباط هنری با جهان را جست‌وجو می‌کرد. و در این روند دیگر آن افراد، انسان‌های جوان خام یک‌سونگر نبودند تا

تحولات اجتماعی آن‌ها را در خود حل کند تا جایی که نسل سوم، با نگاهی خاص به نسل اول و دوم هر دو را با یک چوب می‌راند. اما چوبی که نمی‌توانست آن‌گونه محکم بکوبد که بکشد و نه آن‌گونه نرم که زخمی وارد نسازد. بلکه جراحی را بر جراحی وارد می‌ساخت و سر در گمی را بر سر در گمی می‌افزود. این اتفاقات بر کل جامعه هنر متجلی بود. در جایی پر رنگ‌تر و در جایی کم رنگ‌تر. تصویری که در آن زمان متصور بود و تحولی که در آن، معنای کامل بود. و تغییر به معنای مطلق، امری که تصور می‌رفت تا بتواند از روند تغییر سریع اجتماعی و هنری جلوگیری کند. ولی خیال خام بود. که با تغییر مسیری جدید صاحبان تغییر را نیز تغییر داد. و جامعه از روند پر تنش به روند یک‌سو و گاه کم تنش و گاه متقابل قرار می‌گرفت. درگیری متقابلی که به دست دادن منجر می‌شد و با برداشتن کلاه از سر از کنار هم می‌گذشتند. و شکلی از انسان آرمان‌گرای متمدن قرن بیستم را به خود می‌گرفتند و از کلمات رفرم در جامعه و انقلاب خبری نبود. دیگر تابلوهای هنری از خون و شمشیر و تیر و اسلحه آکنده نبود و فرم‌های انتزاعی با گل و خط‌هایی در هم می‌آمیخت و نگارگری در هنر با گرافیک در هم می‌شد و شکلی از تجلی هنر را جلوه‌گر می‌گشت. سبک امپرسیونیسم و اکسپرسیونیسم قوام و قدرت بیش‌تری پیدا می‌کرد و فرم‌های رئالیست تجدید حیات می‌شد. دیگر فرم‌های انتزاعی گرافیکی باز رنگ می‌رفت و رنگ باخته می‌شد. این تحولات هم‌چون تب‌های تند بر بدنه هنر ضربه وارد می‌کرد و هنرهایی که از پس تنش و جنگ ساخته می‌شد با تنش و جنگ هم از بین می‌رفت. ولی قسمتی از تاریخ هنر مدرن ایران را می‌ساخت. که پر تنش باقی می‌ماند و بدون راه‌حل در صفحات تاریخ رقم می‌خورد.

این اتفاقات با توجه به احساس نیاز نو برای ایجاد حرکت جدید و دمیدن روح تازه در کالبد جان هنر مشاهده می‌شد و در این بین احتیاج به دفاعیه‌ی جدیدی بود تا از هنرمندان دلجویی شود و به نقش مهم تاریخ‌ساز آن‌ها پرداخته شود. در طی یک دوره کوتاه از همه هنرمندان و بالاخص دم‌دستی‌ها و بالاخص آنان که در بین جامعه جایگاه اجتماعی داشتند دلجویی شد و این حرکت زمینه دلپستگی مردم را به گروهی برانگیخت که بعداً به‌عنوان اصلاح‌طلبان قدرت یافتند و با رأی مردم مستحکم شدند.

این اصلاحات چیزی نبود جز روند طبیعی و امتیازات طبیعی‌تری که اجتماع باید به دست می‌آورد. با این تفاوت که این امتیازات را در زمان خود دریافت نکرده بود و چیزی را که حق

خود می‌دانست و از آن به بعد جامعه به طریق اولی به سمت حرکت رو به رشد و یک‌دست خود حرکت کرد. فضای باز، درهای بازتر را به دنبال آورد و جامعه هنری خود را در جایگاه کاری بهتری یافت که می‌توانست به واسطه‌ی آن از شرایط جدید بهره‌برداری بهتری کند. کتاب‌های هنری، جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و بی‌ینال‌های هنری در روند جدید تزریق سرمایه در این بخش ایجاد حرکتی جدید بود تا دولتمردان در کارنامه هنری خود پنجره‌ای به دنیای زیباتری بکشایند. ولی این پنجره، بر اثر زمان زنگ زده بود و خاک بر چهره‌اش نشسته بود و به سختی باز می‌شد. اما آن‌چه که دیده می‌شد دورنمای زیبایی را در افق نشان می‌داد. نمایشگاه‌های خارج از کشور، روابط خارجی، رایزنی‌های فرهنگی و گفتمان‌های هنری اوج گرفت و از جامعه‌ای صحبت می‌کرد که رو به آزادی گام می‌زد. ولی این آزادی مانند هر انقلابی قیمت داشت و از پس آن تلاش و مبارزه می‌طلبید، هنرمند خود از این قاعده مستثنا بود. زیرا او در نقش خیال می‌ماند و از دور، بر روند حرکت‌ها نظاره می‌کرد و از خم حوادث الهام می‌چید. پس در این روند، آهسته گام بر می‌داشت و در حالی که طراحان سیاست در ب‌های باز، سرعت لازم را نداشتند. حریف در صدد گرفتن امتیازاتی بود و این حریف از دادن امتیاز خودداری می‌کرد. در نتیجه، روند اصلاحات کند می‌شد و مردم به سنگرهای دوباره‌ی خود بر می‌گشتند. این حرکت در هنر

● نسل سوم، با نگاهی خاص به نسل اول و دوم هر دو را با یک چوب می‌راند. اما چوبی که نمی‌توانست آن‌گونه محکم بکوبد که بکشد و نه ...

جز بازدارندگی چیزی را در فضای هنر به وجود نمی‌آورد. به همین خاطر ما تصویری از روند هنری رو به رشد این دوران نمی‌بینیم که جزو شاخص‌های هنری درخشان این دوران باشد. آن‌چه که مهم است روند یک حرکت، در مسیر است. حرکتی که در یک دوره‌ی کوتاه طولانی به اثری مهم بدل شود یا در پس تاریخ خود به یک اثر ماندگار تبدیل گردد. حرکتی که در تاریخ ماندگار و جاوید شود. و این چنین نخواهد شد جز در سایه‌ی آزادی و هنری که در دامان آزادی شکل یابد، رشد کند، و بارور شود و در سایه تنگناها، کوه‌نظری‌ها در جا نزنند و در نهایت ضعیف نشود و از حالت پویا به حالت سفارشی تبدیل نگردد و در روند اجتماعی خود، هنر دست دوم را نسازد.



ایرج کابلی
(نویسنده)

حیرت جهان در پیام «نه»

به نظر من غیر از آن پیام «نه» که در همان فردای ۲ خرداد ایران را حیرت زده و نگاهی را متوجه ایران کرد، در این مدت جنبش بر خواسته از آن رویداد دست آورد چشم گیر دیگری نداشته است و مردم ایران هنوز هم در همان مرحله‌ی نفی روش‌های مقیم مآبانه‌اند. تحول واقعی هم‌زمان با برداشتن گام بعدی از سوی مردم روی خواهد داد.

جواد مجابی
(نویسنده و شاعر)

روشنفکر رویاروی تجربه‌های متناقض نما

نتیجه‌ی قبل از مقدمه درست و راست بگویم: من مستبد مطلق نیستم اگرچه تربیت خانوادگی و آموزش استبدادی داشته و در محیطی استبدادزده زیسته‌ام. اما راست و پوست کنده بگویم که دموکرات مطلق نیز نیستم و این اعتراف باعث کنده شدن پوستم خواهد شد. چرا این را می‌گویم و خود را رسوا می‌کنم؟ مگر کسی می‌تواند دموکرات شود در جامعه‌ای که شرایط دموکراتیک در آن ممکن نیست؟ مگر فرد می‌تواند راه و رسمی را در مجموعه‌ای کاملاً مخالف با آن راه و رسم ادامه دهد و سر سالم به کور ببرد؟ شاید حریفان بگویند من یک مستبد دموکرات‌منش بوده‌ام. اگر بخواهم خیلی به خود بها دهم و دوستان هم اغماض کنند می‌توانم ادعا کنم دموکراتی هستم که هنوز رسوبات استبدادی در ته ذهنش، او را آزار می‌دهد. این آدم که من باشم هنوز تکلیفم را با خودم روشن نکرده‌ام یعنی عملاً روشن نشده است چون رابطه‌ام را با استبداد جاری، با

مدنی مشخص نکرده‌ام. با آن که می‌دانم واژه‌ها در قرن ما ساده و تک ساحتی نیستند و دیگر معانی بسیط وجود ندارند و می‌فهمم که آزادی در گرو دموکراسی و آن واعدار توسعه‌ی هماهنگ و آن هم ناشی از تحولات فرهنگی - اجتماعی است و همه‌ی این‌ها با عوامل دیگری چون استقلال و مسایل ژئوپولیتیک یا سنت و حافظه‌ی جمعی - تاریخی و شرایط جهانی دادوستدی فعال دارند. خُب با این زمینه‌ی اندیشگی و شرایط زیستی است که دلاوری‌ها و بینش کسی را نسبت به جامعه، به فرد و روابط متقابل آن‌ها بهتر در می‌یابیم. بپردازیم به مقدمه‌ی مطلب:

مقدمه

یک انتخابات دموکراتیک لزوماً بهترین گزینه‌ها را در بر نمی‌گیرد و بین اصالت و میان‌مایگی در نوسان خواهد بود. بنابراین نخبگان اصیل از یک‌سو و خودکامگان مبتذل از سوی دیگر از آن ناراضی خواهند بود اما عامیان که احتمال می‌دهند در صف برگزیدگان در آیند،



نیز از این موقعیت سخت خشنود می‌گردند. این شرایط کفهی دموکراسی را همواره به سوی عوام‌زدگی سنگین می‌کند. انتخابات دموکراتیک در نهایت گزینشی است نسبی از گرایش‌های موجود جامعه. اگر جامعه عقب نگاه داشته و سرکوب شده و نابهنجار باشد، طبعاً گزینش آزاد همین خصلت‌ها را در افراد برگزیده‌ی همین جامعه بازتاب می‌دهد. البته این تمامی مصیبت نیست. اگر جامعه‌ی واپس مانده در انتخاب‌های خود آزاد باشد به تدریج می‌کوشد گزینش‌ها را به سوی بهترین‌ها سوق دهد. بعد از مدت یا خصلت‌دار ها،

سویه‌های منفی را هر چه کم‌تر کند. اما این خیال خامی است که در جامعه‌ی استبدادزده امور مردم به سازوکار معمول دموکراسی حواله شود. خودکامگان و نخبگان که تا حالا دایر مدار اقتدار بوده و حالا به ضرورتی تن به انتخابات آزاد سپرده‌اند، در نهان و آشکارا می‌کوشند با دسته‌بندی‌های توطئه‌گرانه و بسیج عوامل حوزه‌ی قدرت که رگ خواب جماعت را - اعم از تهدید و تطمیع و فریفتاری - در دست دارند، خواب‌زدگان مغفاتیسی را به سوی هدایت کنند که نتیجه‌ی کار نامعقول‌تر از یک امر اتفاقی از آب در آید. بازنگری راه و رسم حکومت‌های خاورمیانه‌ای ما را به ارزیابی دقیق‌تری می‌رساند. در طیف این جوامع متفاوت می‌بینیم که به درجاتی مردم بسیاری از کشورهای همجوار به خاطر آگاهی‌های ناشی از انفجار اطلاعات و گسترش ارتباطات میان‌قاره‌ای نومیدوار یا امیدوارانه از شبکه‌ی سنتی استبداد به سوی آفاق دموکراسی حرکت می‌کنند و در عین حال، حاکمان بنا بر ساخت اقتصادی - اجتماعی ویژه از بیم لجام گسیختگی عامه، آشکارا یا پنهان از دموکراسی مورد ادعاشان به بند و بست‌های پنهانی استبداد میل دارند.

دموکراسی در گروی بازی متعادل دو قدرت است: بازی روباز اقتدار حاکم با افکار عمومی. بازی روباز باید تمامی جریان‌های آشکارا در معرض دید و داوری باشد. اما قدرت حاکم که ساقدهای آشکار در بوروکراسی و تکنوکراسی و در عین حال، ریشه‌هایی پنهان در شبکه‌ی به هم پیوسته‌ی تجارت و سیاست برای حفظ منافع موجودش دارد بیکار نمی‌نشیند که هر از گرد راه رسیده‌های بیاید منافع و مصالح او را که مایه‌ی اقتدارش است از گفش برآید. بنابراین، از شاخه‌ی نهادها و دسته‌بندی‌های فراگیر فعالش سود می‌جوید تا بازی دموکراتیک را به یک نمایش ظاهری بدل کند که در باطن در بر همان پاشنه‌ی قدیم که می‌چرخید، بچرخد.

اما افکار عمومی که در عمل این دو رویه بازی را می‌بیند خود نیز در واکنشی ناگزیر به همان شیوه‌ی غلط عمل می‌کند یعنی به ظاهر بدان روند اجباری وا می‌دهد و ابراز خرسندی می‌کند در نهان منتظر فرصت می‌ماند تا کمی مانند صاعقه به یک‌بار یا چون موربانه به استمرار کلک حریف دغلكار را بکند. این رفتار اسکیزوفرنیک که لایه‌های هرم اقتدارهای دوگانه را زیر پوشش دارد همان ریاکاری تاریخی را باعث شده و می‌شود که سیاست خنجر پنهان و لبخند ظاهری را بین دو حریف روا داده است.

خودکامگی و انحصار قدرت را باعث می شود این حرف تا حدی درست است. اما اگر بهترین گزینه ها نتوانند با رأی آگاهانه ی مردم انتخاب شوند و افراد دست آموز قدرت های پنهان که از امتیاز ابتدال به کمال برخوردار هستند به اسم بازی دموکراتیک سر کار بیایند باز هم ناظر خردمند باید دندان بر جگر بفشارد که: بگذار این بازی دموکراسی نیم بند ادامه پیدا کند بالاخره روزی این نیم بند تبدیل به تمام بند می شود و در آینده ای دور ما دموکراسی واقعی خواهیم داشت و نمایندگانی انتخاب می کنیم که گزینه ای حقیقی از واقعیت جامعه ی ما باشند. ناظر فرزانه فراموش می کند که گاهی یک دموکراسی ظاهری که توسط شبکه ی نهانی مستبد مآب هدایت می شود از یک استبداد بدون ظاهری شرمناکین بدتر است. این وضع نیم بند وقتی حوصله ی همه را در درازمدت سر برد به انحطاطی مبتذل می انجامد نه به کمال آرزوی ساده اندیشان.

پس اگر جامعه در شرایطی قرار گیرد که به دلایل عقب نهمداستگمی تاریخی و بنیوت تحمیل شده، مردمان نسبت به وضعیت خود ناآگاه و در گزینش منافع و مصالح عمده ی خویش ناتوان باشند، و یا این که در محیط اجتماعی یک کشور، اقتدار آشکار و شبکه ی پنهانی قدرت زیر لوای دموکراسی، هدف های خود را به سود حاکمیت قدرت پرستان نالایق و محکومیت جمع سامان دهد، آن چه به اسم دموکراسی صورت می گیرد به موبوکراسی و اقتدار اوباش خواهد انجامید.

تجربه ی تاریخی سلطه ی اوباش
اقتدار طلب و لمین پروتاریا را در ادوار مختلف و در جای - جای جهان نباید فراموش کرد. آن ها در آغاز نادان و ناتوان هستند. چون از پایین ترین حد شعور و سرمایه و ظرفیت اجتماعی حرکت می کنند تا خود را به بالاترین ناشناخته برسانند. بعد از این که با اراده ای معطوف به قدرت انحصاری، در سلسله مراتب اقتدار مستقر شدند، به دلیل همان نادانی و ناتوانی به هر صورتی که اقتضا کند با هم متحد می شوند و دست به دست هم می دهند تا شبکه ای میانه حال از اقتدار عملی را فراهم آورند که در پیوند نهایی با شبکه ی قدرت حکومت و دولت و فارغ از نظارت اداری و اجتماعی فعالیت کنند. این قشر تار و تور خود را در شکل جامعه و دور قطر آن می تنند. اجزاء این قشر طیفی را رنگارنگ دارد از کارمندان دولتی پایین تر از وزیر و معاونان، تاجران موقعیت های انحصاری، سیاست پیشگان دست دوم، مافیای قدرت و جنایت از نظامیان قهار و سرویس های جاسوسی و امنیتی گرفته تا

بازجوها و بازپرس های رسمی و قلم به مزدهای مطبوعاتی و نظریه پردازان خشونت و امحاء جمعی مخالفان و اعوان و انصار آن ها که نمونه ی سازمان یافته شان را در نظام های فاشیستی و کارکردهای منحرف حزبی در کشورهای بلوک شرق دیده ایم.

این ارادل، شبکه ای سیمانی به گرد کوهی حکومت می کشند که نابود شدنی نیست و با انقلاب مجدد و فرم فرو نمی ریزد و از نظامی به نظام دیگر نام و چهره عوض می کند اما کارکرد و وظایف همان است و رابطه اش در استقرار قدرت موجود و بهره وری از نفوذ آن همان. قشری پدید آمده از چپاولگران حریص، جاه جویان ناسزاوار، که منصب و ثروتی را که دارند به هر صورتی حفظ می کنند چون منافع اعضای گروه به شدت، در هم بافته شده است. این کمر بند توطئه و فشار که در لایه های میانی بسته شده، افرازش چنان با هم متحد و عجین هستند و در مواضع حساسی چون فرهنگ و اقتصاد و سیاست و نظام گیری، ورزش، علوم و فنون، دانشگاه ها حتی باشگاه ها پا سفت کرده اند که ریشه کنی آن ها محال می نماید؛ چون به سرعت جایگزین می یابند و حلقه های گسسته را ترمیم می کنند. گاه اینان محیلانه تغییر شکل می دهند تا از گزند تصفیه های حرفه ای در امان بمانند، مثلاً بازجوهای ایدئولوژیک و نظامیان سرکوبگر مسکویی در شرایط جدید مافیای قاچاق روپل روسیایان و گشتار رقیبان را تشکیل می دهند و قاچاقچیان مواد مخدر که حالا توانگران جدید و متنفذان نظام نو هستند به مقامات شهری و کشوری ارتقاء می یابند تا همکاران سابق را محافظت کنند.

این قدرت درجه ی دوم با آدم های حاشیه ی اقتدار، نسبت به آدم های نامبردار و فعال جلو صحنه، بیش تر از منافع اقتدار انحصاری استفاده می کنند، چون مثل آن ها جلو چشم نیستند و منافع بیش تری از آدم های رسمی نصیب می برند و اگر بزرگان بخواهند غارتی کنند از مجرای همین ایادی محترم و کارآمد می کنند. این حلقه زدودنی نیست مگر بنیادهای اجتماعی و اقتصادی از بیخ و بن دگرگون شود که کاری آسان نیست با قلع و قمع مشتی از آنان، تصفیه ی خونین و دادگاهی کردن شان این قشر از بین نمی رود چون حضورشان به مثابه ریشه های تغذیه کننده ی قدرت فاسد است. شاید بتوان ادعا کرد که هر قدرتی فاسد است یا فاسد شدنی است مگر این که توسط قدرت های مردمی مهار و بر آن اعمال نظارت شود.

در حکومت های یک سویه ی جهت دار که رابطه ی حاکم و حکومت بر آن تسلط دارد خواه

این حاکمیت از آن سرمایه باشد یا ایدئولوژی با اقتدار عوام فریبان و سرکوبگران، مردمان با گزینه های محدود ناگزیری روبه رو می شوند که از سوی اقتدار حاکم برای آن ها دست چین شده و در مراتب متفاوتی صحنه آرای شده اند. شهروند نجیب و سربه زیر به تجربه می داند یا اگر نداند حس می کند که اگر هر یک از آن ها را انتخاب کند سیاه روزی اش از آن چه هست کم تر نخواهد شد. اما کنار کشیدن و رأی ندادن همان قدر بی اثر است که رأی دادن به امید موهومی که فردا نام دارد. حتی اگر رأی هم ندهی چنان که میلیون ها نفر نمی دهند به نام آن ها صندوق ها پر می شود و حاصل قهر شخص عزلت گزین فریبی مضاعف است از طرد خیالی حاکمیت و از فریفتاری خودت که در مظلمه شرکت نکرده ای. همین ماجرا بر شهروند فعال خود فریفته نیز می رود، اگر چه دل خوش به مشارکت بوده است.

قدرت و مهار های واقعی

آیا انتخابات دموکراتیک در زادگاه های دموکراسی مقرون به صحت است؟ البته بسیار بیش تر از آن جوامع بدوی و عقب نگه داشته حقوق شهروندی و انسانی مردمان تأمین می شود. آن هم نه به خاطر شفقت بر خلق از سوی اقتدار حاکم که عاملان سرمایه و نظامی گیری و سیاست بازی ملی و فرامیلتی اند، بلکه به خاطر حضور تاریخی سازوکارهای مهارکننده ی اقتدار و تعدد مراجع قدرت. در آمریکا رئیس جمهور می تواند سر نردباری کند مگر این که قوای رسمی دیگر چون مقننه و قضایه، رسانه های عمومی، احزاب و نهادها، سیستم بخش خصوصی، روشنفکران و ناظران اجتماعی با آن موافق باشند. لاجرم اقتدار تقسیم شده و اجزاء مهارکننده ی یکدیگرند مگر در مواقعی که تعزیه گردان های پشت پرده ی قدرت، به بهانه ی مصالح ملی هر کار احمقانه ای چون حمله به افغانستان و عراق را پیشاپیش برای شرکای خود و در نهایت برای مردم کم اطلاع و مشتعل به خود توجیه کرده باشند. البته در این کشورها نیز نوعی استبداد پنهان در جامعه ی دموکراسی عمل می کند با مغزشویی عمومی توسط رسانه های فراگیر به شکل جذاب و ظاهراً اختیاری و سمت و سو دادن به افکار عمومی توسط نظریه پردازان احزاب و نهادهای دانشگاهی متخصص و بازی های ویژه ی برنامه ریزان که جماعت را به سوی هدایت می کنند چنان نرم و نامریی که هر شهروند می بیند خود به اختیار و دلخواهش این راه را پیموده است و اسنادی که سی سال

بعد منتشر می شود خوش خیالی سفیهانه را آن همه دیر باطل خواهد کرد و باز بازی هم چنان در لایه های هوشمندانه و زیرکانه تر ادامه می یابد.

پیش از آن که نظام دموکراسی و نظام استبدادی را به عنوان دو امر حتمی یا نسبی رویارویی یکدیگر قرار دهیم و به چند و چون تفاوت ها و مشابهت ها بپردازیم، درست تر آن است که سازوکار «قدرت کلان» را که ترکیبی از مجموعه قدرت های موجود در یک جامعه است بررسی کنیم و ببینیم که در گذار جامعه از استبداد مطلق به دموکراسی نسبی، قدرت کلان جامعه چگونه عمل می کند و کجا و تا چه حد قدرت ذاتاً فسادآور است یا دستمایه ی فساد می تواند باشد و کی و در چه شرایطی با سازوکارهای مدنی مهار شدنی است و چگونه می توان در جریان رفرمی که میل به دموکراسی دارد عملکردهای آشکار قدرت مطلقه را شناخت و بازی های پنهان آن را دریافت. آیا قدرت مطلق را که ترکیبی از انرژی های برتر جامعه در حوزه ی سیاست و اقتصاد و فرهنگ است می توان با سازوکارهای دموکراتیک یا انقلابی مهار کرد و آن را در مرز منافع افراد و مصالح ملی به کار گرفت؟ خلاصه این که طرح مسایل دموکراسی و استبداد و لیبرالیسم و قضایایی از این دست موقوف شناختن قدرت برتر جامعه و تعیین تکلیف آن است تا با تمهیدات قانونی قدرت به خدمت جامعه و مصالح اساسی آن درآید و قدرت مطلق شکل های ظاهری را دور نزند که دیدار همان باشد و کردار ضد آن.

معمولاً دموکراسی در مقابل استبداد ظاهری تعریف می شود و موصوف می تیرد، اما در مناطقی نظام مردم سالاری به علت نوپا بودنش در برابر استبداد دیرپای اقتدار از همان ابتدا توسط استبداد از درون جامعه موربانه زدگی اندامها می شود به شکلی که در عمل می تواند دست کم پوسته اش را از گزند فروپاشی حفظ کند. مگر این که نهادهای خصوصی و عمومی معترض و آگاه بتواند مدام و مستمر، به نقد واقعیت حقیقی کشور، به انتقاد از افکار عمومی و اجزای حاکمیت بپردازند و تحلیل وضعیت موجود (چنان که هست نه آن گونه که می نمایند) و افشای چند و چون شبکه ی اقتدار در یک کشور آزاد امکان پذیر باشد و افراد و نهادهای اجتماعی با آشکار کردن در سازوکار استبداد پنهان شبکه ی قدرت در لوای دموکراسی مردم را به حقوق تضییع شده و انسانی بیش تر با وضیعت حاضر آشنا کنند این روند ممکن است متوقف شود عموماً در جایی که مصالح و امنیت ملی سدی به روی هرگونه تحقیق و تفحص بکشد، دوم جایی که منافع مافیای سرمایه داری

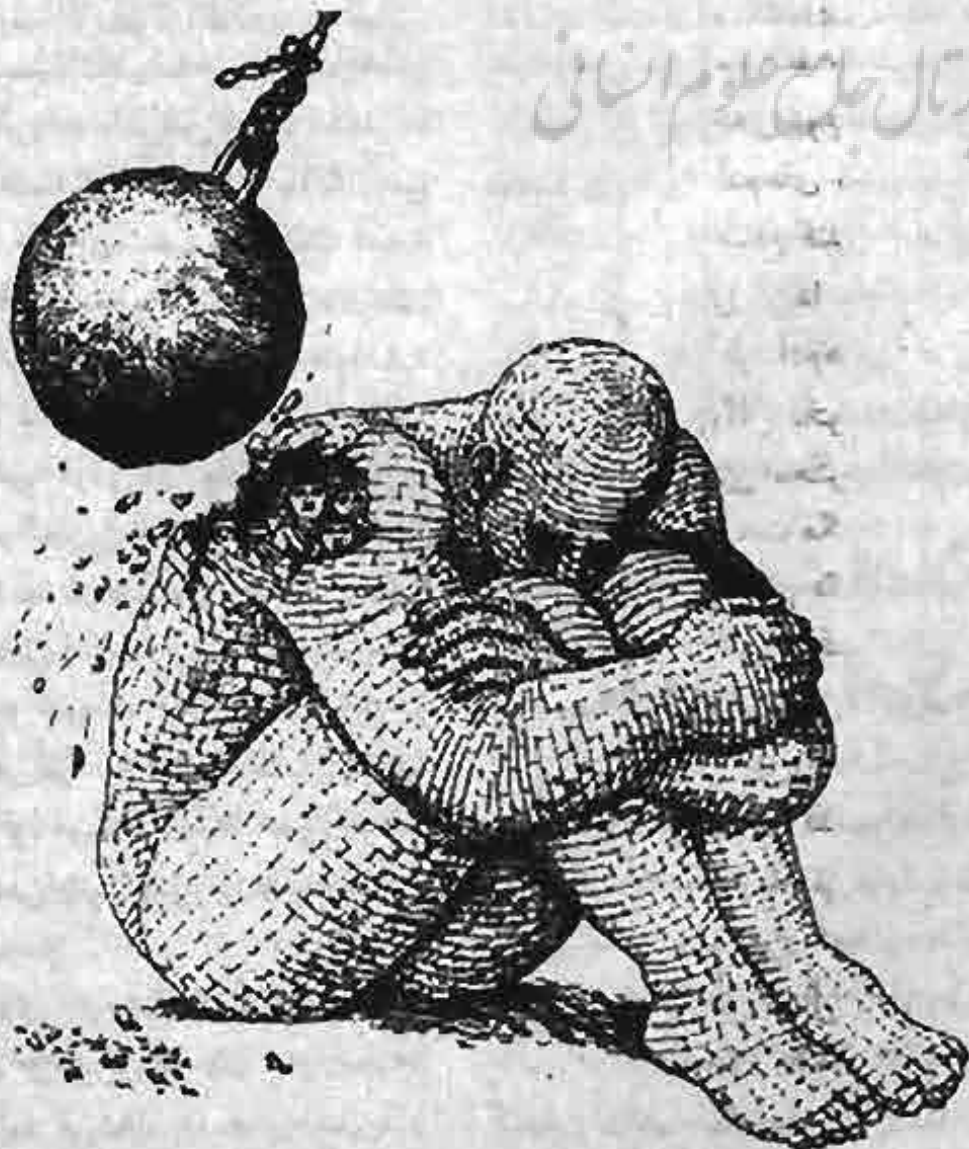
جهانی و سلطه گران بزرگ چنان به خطر افتد که مافیای جنایت می باید فعال شود و در هر کشوری این خطا قرمز جایی مرز خفگی را ترسیم می کند، جایی در دورترین حد و جایی دیگرگاهی زیر گلو می آید.

حالا که دموکراسی برای عموم مشغله های ذهنی است نمی توان آن را به عنوان آرمانی مطلق نگریست و تقدیس اش کرد و آن را چون تاپویی مصون از چند و چون دانست بلکه در عین احترام به موازین آن، دموکراسی را نیز می توان چون هر نظام مدیریتی دیگر نقد کرد و در دنیایی که نسبت و عدم قطعیت بر آن حکمرواست با روشن بینی به سوی دموکراسی و آزادی امکان پذیر حرکت کرد در شرایطی که دموکراسی را نسبت به استبداد به عنوان شر کم تر می پذیریم، می توان خوش خیال نبود و نگاهی ژرف تر به انتخابات دموکراتیک داشت که چگونه نیروهای نامرئی شده از قبیل نادانی جمعی، فریبکاری های گروه های اجتماعی، اغراض سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و دست بندی های پنهان و آشکار جماعت مشترک المنافع می تواند حیثیت و شان فرد را به تطاول تهدید و حقوق انسانی و شهروندیش را تحدید کند. بحث این بود و به توضیح زمینه ی اجتماعی ظهور آن کشیده شد.

دغدغهام در این سال سی این بوده است که اولاً: روشنفکر در این ملک، برای گریز از وضعیت قبيله ای، یکسانگی سربازخانه ای و پرهیز از استحالتهای فردیتش در توده، می کوشد تا تفرد و هویت فردی خویش را باز یابد، که البته

این تفرد نباید رابطه ی او را با جمع مخدوش کند. حالا دیگر جزء جمع نیست، هویتی مستقل بین جماعتی از هویت های مستقل است پس باید با آن مرتبط باشد نه به صورت برتر و مسلط و یا فروتر و نادیده انگاشته، بلکه با شناخت دقیق تر حضور خود و دیگری و حفظ حقوق انسانی که اهم آن ها در اعلامیه های جهانی مندر و تأیید شده است.

ثانیاً: فرد برای عمل اجتماعی ناگزیر از کار در حوزه ی ارتباطات است. در رابطه ی فرد با فرد یا با نهادهای جمعی بده - بستانی انجام می گیرد که فرد را در موقعیتی برتر یا فروتر از آنچه هست قرار می دهد. تا موقعی که تنها هستی مالک فکر و عمل خویشی، وقتی در دایره ی عمل اجتماعی قرار می گیری ناچار جزئی از جمعی هستی که مطابق ظرفیت انداموارش عمل می کند که قوانین و رسوم و برخورد نیروهای متنوع آن را شکل داده است. پس ناگزیر در دایره های قرار می گیری که با تفرد از آن جدا شده بودی. این رابطه ی نو با کارکرد کاهنده ی هویت فردی و فزاینده ی عمل جمعی، تناقضی است که باید حل شود. بسیار کسان قادر به حل دموکراتیک این تناقض نیستند، تناقضی که در مدار فعالیت اجتماعی از درگیری انرژی های ناهمگن و گاه نافی یکدیگر زاده می شود. در چنین ارتباط فعالی، گاه فرد خود را به موضع قدرت مسلط می کشاند و در موقعیتی قرار می گیرد که حد مخاطره در آن بالاست. یا برعکس با انزوای خویش شدت این رابطه را با کم ترین حد آسیب رسانی اش می رساند. مثلاً در



سال مباح علوم انسانی

کاربرف باسیروف / روسیه

عالم سیاست این رابطه در بالاترین حد خطر عمل می‌کند. شخص با ورود به یک حزب و مالا فعالیت در صحنه‌ی سیاست‌بازی طیفی از ارزش‌های مندرج در این عرصه از وزارت تا اعدام را پذیرا می‌شود. اما در حرفه‌ای شخصی چون عضو اتحادیه‌ی صنفی شدن، بالاترین حد خطرش ورشکستگی بی‌تقصیر است. مخاطره‌ی فعالیت‌های کوچک فردی که در اختیار ابتکارات شخصی و به‌دور از روابط سهمگین اجتماعی است محدود و ناچیز است. در عرصه‌های کلان سیاست و اقتصاد و فرهنگ، مخاطره بیش‌تر است، از آسیب‌های شخصی چون دور شدن از راه و رسم ممهود خویش و تابع قواعد اجباری شدن گرفته تا دگرگونی هویت فردی در طیف ضرورت‌های اجتماعی و در نهایت، حذف فردیت جسمی و قلب هویت روانی، چرا که حوزه‌های کلان انگ اجتناب‌ناپذیرش را بر دست‌اندرکارانش می‌زند.

حرکت روشنفکر با فردیت هویت جوی و تفرد مدرنش با جدا شدن او از صورت‌های جامعه‌ی آیینی شروع می‌شود. با رسیدن به هویت مستقل فعال خویش برای ارتباط‌گیری مجدد با جامعه دوباره به گروه روی می‌آورد و این رویکرد متفاوت، هویت مستقل او را در برخورد با هویت‌های مستقل دیگر در فضای ناگزیر یک فعالیت خاص اجتماعی به تلاطم وا می‌دارد.

می‌تواند ایدال باشد وضعی که فرد بدون از دست دادن اعتبار و اصول اخلاقی‌اش، وارد یک کار جمعی شود، یعنی خرد فردی خود را با خرد جمعی پیوند زند. از حوش فردی به حوش اجتماعی خود صعود کند و هدف‌های شهروندی را با حقوق انسانی اجتماعی‌اش هم‌سو نماید. اما موانعی در کار است که اهم آن شرایط نادرست حاکم بر یک جامعه‌ی عقب‌نگه‌داشته است. غالباً ضرورت‌های دست و پاگیر و ناگزیری‌های کار جمعی در کشور توسعه نیافته و نابخود، فرد عزلت‌گزین را که پرنسیپ‌های اجتماعی دارد، در حاشیه‌ی امور فردی‌اش متوقف می‌کند و مشارکت او را در کم‌ترین حدش مجاز می‌دارد. یا اگر وارد معرکه شد در شبکه‌ی ناهمگن و غالباً اشتباهکار به جایی کشانده می‌شود که ناگزیر در حرکات درست و نادرست جمع سهیم می‌شود و در جایی قرار می‌گیرد که قلباً و عقلاً آن را تأیید نمی‌کند اما به خود می‌گوید شرایط همین است و وضعیت کار جمعی چنین اقتضایی داشته است و جز این چاره نیست.

این ناگزیری در فعالیت گروهی که از موقعیت دشوار ممکن می‌زاید او را همواره ناراضا و پرخاشگر جلوه می‌دهد در جمع همان قدر

ناراضی و عاصی است که در خلوت طرد شده‌اش، برای فرد سیاسی کار، این وضعیت از پیش‌شناخته و بدیهی است. کار اهل سیاست تغییر شرایط در سطح وضعیت نامساعد است به قصد گشایشی در مدار بسته‌ی موجود. اما برای اهل فرهنگ که استراتژی درازمدت و گاه ابد مدتی پیش نظر دارند و تاکتیک‌های فوری و هیاهوگرانه را نمی‌پسندند و ریتم کارشان کند و رو به عمق است، اصولی دیگر مقرر است که کارهای جمعی روزانه آسیب‌پذیری آن‌ها را تا حد حذف آن‌ها از خاطره‌ی جمعی بالا می‌برد.

پرسش این است که آیا اصحاب هنر و ادب می‌توانند از حد آفرینش‌های خلاقه‌ی فردی فراتر روند و همان هدف‌ها را در کارهای گروهی هم‌بسته گسترده و نتیجه‌بخش کنند؟ نویسنده وقتی وارد عرصه‌ی فعالیت اجتماعی می‌شود ناگزیر در گروهی قرار می‌گیرد به هنگام نوشتن مقاله در جمع روزنامه‌نگاران، به ضرورت دفاع از آزادی اندیشه و قلم و بیان و نیل به هدف‌های صنفی و فرهنگی در اتحادیه‌های قلم چون کانون نویسندگان و نظایر آن وفاداری نشان می‌دهد، اگر جامعه آزادی‌های بیش‌تری را میسر کرد در نهادی‌های دفاع از حقوق شهروندی و بشری می‌تواند پویا و مؤثر باشد. شنیده‌ایم که در جوامع غربی آدمی مثل سارتر و گوتترگراس و یوسا در مشارکت‌های فرهنگی - سیاسی چه کرده‌اند و دیده‌ایم که در ایران فرزندان اجتماعی چه آخر و عاقبتی داشته‌اند. پرسش چون ضرورتی اجتماعی همواره باقی است اگر چه جوابش آن باشد که همه می‌دانند. برای این‌که اندک - اندک از استبداد فردی در خلوت بکاهیم، کار گروهی ضرورتی است به شرطی که استبداد غلیظ‌تری از بودن در جمع با ما و از ما در کار نیاید.

مجید مددی
(پژوهشگر و استاد دانشگاه)

«حکومت اصلاحگر»

نه «دولت اصلاحات»

ارزیابی تحولات سیاسی کشور ما در پنج سالی که گذشت نخست، نیازمند فرصت کافی است، سپس تحقیق و بررسی داده‌ها و اسناد و مدارکی که رویدادها و حوادث تلخ و شیرین این چند سال را رقم زده و گنجینه‌ای فراهم آورده که با کشودن آن هم می‌توان به داوری گذشته نشست

و هم آینده را تا آن‌جا که این داده‌ها اجازه می‌دهند، پیش‌بینی کرد. اما افسوس، که نه فرصت کافی در اختیار است و نه در محدوده‌ی نوشته‌ی کوتاهی می‌گنجد که «اندیشه‌جامعه» از من خواسته است به طرز مختصر و موجز به ارزیابی اصلاح‌طلبی و روند آن در ایران (در حوزه‌ی سیاسی) بپردازم. بنابراین، کوشش من در این نوشته‌ی کوتاه تنها اشاره به نکاتی است که می‌پنداریم از منظری خاص می‌توانند مقوله‌ی اصلاح‌طلبی را توضیح داده و به برخی پرسش‌ها در پیوند با آن پاسخ دهند.

تردید نمی‌توان کرد که در پنج سال اخیر (پس از دوم خرداد ۱۳۷۶) کشور ما شاهد تحولاتی در عرصه‌ی سیاسی و سازوکارهای حکومتی بوده است (اعلام مواضع اصلاح‌طلبانه، سیاست تساهل و تسامح، انتقادپذیری، فضای باز سیاسی، احترام به حقوق فرد در پارچه‌ی قانون، آزادی بیان، تجمع، احزاب، مطبوعات و ...) که با توجه به آن، برخی از صاحب‌نظران بر آن شدند تا بی‌آمد انتخابات سال ۷۶ و پیروزی آقای خاتمی را نقطه عطفی در راستای اصلاح‌طلبی به‌شمار آورند که در ادامه، وجه جمهوریت نظام را دوام و قوام بخشیده و سرانجام دموکراسی و مردم‌سالاری را حاکم خواهد کرد. و برخی (شاید هم واقع‌گرایان) در تبیین نتایج انتخابات تنها بدان بسنده کردند که بگویند «دوم خرداد» در واقع تنها «نه» بزرگی بود به سیاست‌ها و عملکرد تمامیت‌خواهان «انحصارطلب» که همه‌ی اهرم‌های قدرت سیاسی را در قبضه‌ی خود گرفته بودند و بدون توجه به خواست توده‌ی مردم و به ویژه نسل بالنده‌ای که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد و اکنون به پا خاسته و به میدان آمده بود، با نظر داشت به‌منافع خود، به پیش می‌تاخت. این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که کوتاه‌زمانی پس از رویداد دوم خرداد و از صحنه بیرون شدن بازیگران شکست خورده‌ای که ضربه‌ی سنگین و غیر منتظره‌ی انتخابات، منگ‌شان کرده و به پشت خاکریزها پناه گرفته بودند، شرایط به‌گونه‌ای بود که می‌شد تصور کرد تداوم راه همانی است که گروه نخست بنیادش بود: حکومت مردم‌سالار دموکراتیک که در آن از اعمال فشار و نهادهای سرکوبگر institutions of coercion خبری نیست. افراد می‌توانند در پناه قانون و با احترام به حقوق دیگران برای حفظ منافع صنفی و سیاسی خود به تشکیل جمعیت‌ها، گروه‌ها و احزاب دست یازند. خواسته‌های خود را مطرح و با انتقاد از سیاست‌ها و عملکردها حاکمان و پاسخ‌گویی دولتمردان به اصلاح امور بپردازند. اما چه شد؟

ایا اصلاحات پیش رفت و نهادهای مدنی به وجود آمد؟ اگر اصلاحات ضرورت تاریخی و اقتصادی جامعه بود و دولت اصلاح طلب قدرت مند که از پشتیبانی اکثریت مطلق مردم نیز برخوردار بود سیاست پیشبرد جامعه را به سوی حاکمیت مردم سالار دموکراتیک وجهه همت خود قرار داده و در آن راه تلاش می کرد چرا اصلاحات پیش نرفت و حتا در ابتدای راه متوقف شد و شکست خوردگان به پشت خاکریزها خزیده قد برافراشتند و مبارزه جویانه شمشیرهای آخته خود را از نیام برکشیدند؟ به میدان آمدند و قهرمانان اصلاح گر را یکی پس از دیگری به خاک افکندند!

پاسخ به این پرسش به گمان من در تفاوت میان این دو اصطلاح سیاسی است که متأسفانه در زبان و فرهنگ اندیشه‌ی سیاسی ما به طرز دردآوری خلط شده و رنگ باخته است: این دو اصطلاح یکی State/ به معنای «دولت» است و دیگری government/ به معنای «حکومت». دولت سازمان سیاسی طبقه مسلط در جامعه است که هدفش حفظ و نگاهداری نظم موجود از طریق سرکوب مقاومت دیگر طبقات و قشرهای اجتماعی است. پیدایی دولت به دورانی باز می گردد که جامعه‌های انسانی به طبقات و گروه‌هایی با منافع متفاوت و متضاد تقسیم شد. تضاد و تعارض ناشی از اختلاف طبقاتی که جامعه را تحلیل می برد و سبب رکود و کاهش سطح تولید می شد یا بایستی به طریق آرام و مسالمت جویانه فاصله می یافت تا ادامه‌ی تولید به نحوه‌ی دلخواه میسر گردد که اغلب امکان پذیر نبود؛ یا توسط اهرم سلطه طبقاتی سرکوب می شد و ادامه‌ی استثمار ممکن می گردید و این وظیفه دستگاه دولت و یا به قول مارکس «کمیته اجرایی» طبقه مسلط بود که به عنوان «ابزاری» برای تسلط طبقاتی و ادامه بهره‌کشی و سرکوب مقاومت طبقات و گروه‌های زیرسلطه به کار گرفته می شد. سازمان دولت که خود را در قالب و هیأت نوعی اقتدار ملی شکل می بخشد با ابزار قدرتی چون ارتش، پلیس، زندان، داغ و درفش و شیوه‌های مختلف خشونت آمیز اعمال فشار و نهادهای سرکوبگر به ویژه جامعه‌هایی که براساس مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوارند، وظیفه اصلی و اساسی اش همواره حفظ وضع موجود و حراست از منافع طبقه مسلط است صرف نظر از این که در این گونه جامعه‌ها نوع حکومت چه باشد. این جاست که این گفته لرد اکتون انگلیسی به درستی در ذهن می نشیند که گفت: «حکومت‌ها می روند و می آیند ولی آنچه می ماند دولت

اکنون با این توضیح آشکار می شود که آنچه بلافاصله پس از دوم خرداد به وجود آمد و سیاست خود را اعلام کرد «حکومت اصلاح گر» بود و نه «دولت اصلاحات» که ضرورت تاریخی و اقتصادی جامعه در مقطعی از تکامل تاریخی اش موجب زایش آن است. و در کشور ما آن هم در آن مقطع، اصولاً این موجبیت برای رفرم (اصلاحات) موجود نبود بلکه خواست افراد خوش فکر، مردم دوست، مدرن و روشنفکر بود که با شناخت تحولات ساختاری جهان به این پندار گرفتار آمدند که اصلاحات عامل حفظ ثبات و استحکام نظامی خواهد شد که آن را مقدس می داشتند اما با سد سدید و رخنه ناپذیر دستگاهی که حافظ شکل ویژه‌ی از روابط و مناسبات اجتماعی بود (اقتصاد و دلالی) که نه آزادی را بر می تابد و نه آینده نگر و عقلانی است، روبه رو شد. و طبیعی است که در چنین وضعی (وضع عاریتی) اصلاحات که پایه‌های مقوم خود را در زمینه‌ی مناسبی جایگزین نکرده هر آن در خطر فرو افتادن و نابودی است.

در جامعه‌ای که سرمایه دار و سرمایه گذارش در حالی که سرگرم تماشای سریال «زیر آسمان» است و با تلفن همراه گله گوسفند را در صحرا و آهن در کشتی توی اقیانوس را ندیده معامله می کند و از این راه میلیون ها تومان به جیب می زند، و بازار خرید و فروش کالای قاچاق نبض اقتصاد را در دست دارد، نه تنها نیاز به اصلاحات ندارد که از تبعات آن پاسخگویی است؛ بلکه با آن دشمنی هم می ورزد. اصلاحات یا باید ابزاری برای حفظ منافع باشد (نظام سرمایه داری که در مقطعی از تکامل اش عقلانیت اقتصادی خواستار اصلاحات می شود) یا ضرورت تاریخی طرح اصلاحات را برای حفظ و تدویم نظام پیش کشد که این هر دو در کشور ما در مقطعی که اصلاح طلبان ندای اصلاح طلبی دادند، از صحنه غایب بود.

در پایان به این نکته نیز اشاره کنم که در جریان انتخابات دوم خرداد ۷۶ ظرفی در جمعی از تلاشگران انتخابات که امیدوارانه به نتایج آن برای رسیدن به جامعه‌ی باز خالی از خشونت دل بسته بودند می گفت که اگر این مردم، مردمی عقل گرا و rational بودند به آقای ناطق نوری رای می دادند زیرا آن جناح و نماینده‌ی آن‌ها برای حفظ موقعیت خودشان هم که شده همه‌ی اصلاحات و اقداماتی که طرف مقابل با سختی و دست - دست کردن می خواهد انجام دهد و یا در آرزوی انجام آن است و احتمالاً با کار شکنی‌ها و اقدامات اینایی آن جناح به انجام آن موفق نخواهد شد، به انجام خواهد رساند (از



● آن چه بلافاصله پس از دوم خرداد به وجود آمد و سیاست خود را اعلام کرد «حکومت اصلاح گر» بود و نه «دولت اصلاحات»

کشورها، اعطای آزادی‌های مدنی صوری و ... و کسی هم متعرض شان نخواهد شد، گروه‌های فشار (اوباش اجیر شده) به خیابان‌ها نخواهند ریخت و اعظم کبار نیز از منابر و جایگاه‌های عمومی به تکفیر غرب زدگان و «نوکران بیگانه» که می خواهند دین و ایمان و کشور مقدس شان را به حراج بگذارند، نخواهند پرداخت. زیرا برای آن‌ها هیچ مانع و رادعی وجود ندارد و می توان به سهولت مانور دارد. خط قرمز که نمی توان فراتر از آن رفت برای طرف مقابل است! اندیشمندی در تبیین جامعه‌ی دموکراتیک و مردم سالار که اصلاح طلبان بی آن که زمینه‌ی در جامعه‌ی ما برای آن موجود باشد، دم از این می زنند می گوید: «در جامعه‌ی دموکراتیک» یا هیچ چیز از قداست برخوردار نیست (خط قرمزی وجود ندارد و همه‌ی ارکان نظام از صخره تا ذیل می تواند مورد انتقاد قرار گیرد) یا همه چیز مقدس و قابل احترام است و باید به دیله‌ی تحسین در آن نگریست. بنابراین، اصلاح طلبی که به هر خشونت و خط قرمز من عندی، می دهد و مرتب در برابر فشارهای ناحق عقب می کشد (چرخش ۱۲۰ درجه‌ای)، کنونی، اصلاح طلبان به سوی انحصارگران پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و تهدیدات آمریکا، عقب نشینی از مواضع خود به دلیل وضع بحرانی که البته، جناح مقابل ایجاد کرده است و برادری واقع قدرت طلب آرزومندی است که نسبتاً به دیالکتیک تاریخ بیگانه است و به تیازوی

اکبر معصوم بیگی
(مترجم)

غول از بطری بیرون آمده است

در این چهار - پنج ساله‌ی پس از خرداد ۷۶ دو واقعه‌ی عجیب و چشم‌گیر در عرصه‌ی مطبوعات اتفاق افتاد. با در هم شکستن نسبی انحصار قدرت دولتی نیروی عظیمی آزاد شد که خود را نه در احزاب سیاسی مستقل، غیر سنتی و غیرروایتی بلکه در مطبوعات - و به حق باید گفت در رمث سیل‌آسای مطبوعات - جلوه‌گر ساخت. ده‌ها روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه، فصل‌نامه و گاهنامه حاصل انفجار مطبوعاتی خجسته‌ای بود که در نزدیک به دو سال عمر مفید خود توفانی از اطلاعات (هر چند ناقص و سر و دم بریده، گاه سطحی و در بیش‌تر موارد از سر ذوق‌زدگی) پدید آورد. ده‌ها روزنامه‌نگار جوان و آماده به کار که تا پیش از آن هیچ عرصه‌ای برای آرایه‌ی کار خود نداشتند و پس از چندی از زور بیکاری و بیکاری و سحاق مکیلین در گوشه‌ی این یا آن روزنامه‌ی سنت‌گرا به خیل ناامیدان و دل‌شکستگان بیست‌ساله‌ی اخیر می‌پیوستند، از هر گوشه و کنار سر برآوردند. رسم افراطی مقاله‌های بی‌اسم و نشان و بی‌امضاء از میان برخاست اما این بار رسم افراطی دیگری به‌جای آن نشست: هر خرده یادداشتی مزین به نام و عکس نویسنده (زنان با عکس‌های با حجاب کامل و پرسنلی و مردان در حالت‌های خندان) بود. همه از گمنامی در آمده بودند یا گمان داشتند که در آمده‌اند. هرکه فکری به نظرش می‌رسید معطل‌اش نمی‌کرد و خیلی سریع دست به قلم می‌شد و فکرش را به روی کاغذ می‌آورد. آن قدر هم روزنامه و مجله در می‌آمد که جایی هم برای یادداشت و مقاله‌ی تو داشت و احدی غم چاپ نشدن مقاله یا یادداشت‌اش را نداشت. ناگهان کتاب‌ها از صحنه‌ی زندگی محو شدند. هیچ چیز به اندازه‌ی روی جلد‌های عبوس و قطره‌های کلفت کتاب‌ها حال مردم را دیگرگون نمی‌کرد. روزنامه‌های رنگین و شاداب بخش‌هایی از کتاب‌ها را هم چاپ می‌کردند. کتاب‌ها باد کردند و روی دست ناشرها و کتاب‌فروش‌ها ماندند. مردم تشنه‌ی مسایل روز بودند و حوصله‌ی باریک‌شدن در معقولات را نداشتند. سلطه‌ی تحمیلی نوعی از شبه فرهنگ (که در بسیاری از موارد عین ضد فرهنگ بود) جای خود را به عرصه‌ی فراخ تأمل در چند و چون زندگی

مدیریتی (بعضاً) با ورزش بیگانه بوده‌اند. ممکن است برخی از آن‌ها در یکی دو رشته ورزشی مختصر فعالیتی هم داشته‌اند اما به مدیریت و مسایل ورزش نا آشنا و مثلاً به دلیل عملکرد مطلوب در فلان وزارتخانه یا سازمان برای ریاست ورزش انتخاب شده‌اند. من فکر می‌کنم بهترین دلیل عدم رضایت مردم از مسئولان ورزش کشور رای واقعا ضعیف (در حد صفر) مردم در انتخابات ریاست جمهوری به رئیس سابق ورزش باشد.

توجه دارید که مسئولان ورزشی به دلیل آن‌که مستقیماً با جوانان سروکار دارند در صورت توفیق حزمی، در میان آن‌ها محبوبیت کم می‌کنند ولی ...

برای شما مثال جالبی از توهم رئیس سابق ورزش بزخم ایشان که هم اکنون ریاست کمیته‌ی المپیک را بر عهده دارند، چندی پیش که توسط مربی نامدار کوبایی کلاسی برای مربیان مشت‌زنی تشکیل شده بود به‌عنوان مدرس (فکر می‌کنم فیزیولوژی) در کلاس‌ها شرکت نمودند یعنی به راستی آیا در زمینه‌ی فیزیولوژی حتی یک متخصص در ورزش کشور نداشتیم که آقای رئیس کمیته‌ی ملی المپیک مجبور شدند استین بالا بزنند؟!

بنابراین، باید از این دیدگاه به تأثیر دوم خرداد بر ورزش کشور نگاه کرد وقتی دیدگاه‌ها عوض نشود، چگونه می‌توان توقع تحول داشت؟ آیا پس از دوم خرداد ورزش کشور دچار تحول شده است؟ متأسفانه باید بگویم جواب منفی است.

نکته‌ی دوم پس از برگزینی رئیس قبلی (به گفته‌ی خود ایشان در مصاحبه با خبرنگاران) مهندس مهر علیزاده پس از شور و نظرخواهی متعدد ریاست محترم جمهوری سکان کشتی (تا حدودی بی‌لنگر) ورزش کشور را به دست گرفت. گرچه ایشان هم سابقه‌ای در ورزش ندارد ولی به نظر می‌رسد، در امر مدیریت تجربه‌ی کافی دارد، در چند ماه گذشته کوشیده است تا با مطالعه و پی‌گیری، همکاران مناسبی انتخاب کند.

به این ترتیب، باید منتظر ماند و دید اکنون که به تازگی (و به دنبال پی‌گیری برخی از نمایندگان) نسیم دوم خرداد بر ورزش کشور نیز وزیدن گرفته است. کار چگونه خواهد بود. در رشته‌ی تخصصی ما شطرنج نیز وضع همین‌طور است. رئیس فدراسیون با برنامه‌ریزی و حمایت آقای هاشمی طبا بر این مسند نشسته است و اجازه دهد منتظر بمانیم و ببینیم آیا افتاب دوم خرداد بر این حوزه از ورزش مفید و سازنده خواهد تابید؟!



محمد کاظم مر ترضوی
(مدیر مسئول ماهنامه‌ی شطرنج)

آیا آفتاب بر این حوزه خواهد تابید؟

اجازه دهید قبل از آن‌که به سؤال شما پاسخ دهم خوشحالی خود را از پیدا شدن تمایل به تحقیق جدی در عرصه‌ی مسایل اجتماعی بیان نموده و آرزو کنم تا این شیوه مطلوب روز به روز گسترش بیش‌تری بیابد و دوستداران اندیشه را در هدایت جامعه رهنمون گردد.

خوب می‌دانید که مسایل اجتماعی هر جامعه را باید حلقه‌های یک زنجیر دانست و نمی‌توان آن‌ها را از یک‌دیگر تفکیک نمود. مطالعه و جزء نیز تنها در سایه‌ی در نظر گرفتن همه ابعاد باید صورت پذیرد.

من ترجیح می‌دهم سؤال را این‌گونه بسط دهم که پس از بیست و چند سال که از انقلاب می‌گذرد ما در کجای جهان ایستاده‌ایم و ورزش ما چقدر رشد کرده است و شطرنج چه تحولی داشته است. بدون شک اگر فتوای تاریخی بنیانگذار جمهوری اسلامی نبود، هنوز ما از نعمت ورزشی به نام شطرنج محروم بودیم، هم‌چنان که موسیقی و هنر ما این‌گونه پویا و پربار نبود.

اما مسأله در این است که به خصوص در ورزش ما چه قبل و چه بعد از دوم خرداد چه کسانی سکاندار بوده‌اند. متأسفانه باید اذعان داشته باشیم که کسانی بر اریکه‌ی ورزش کشور تکیه زده‌اند که به رغم توانایی‌های احتمالی



معاصر و روزمره‌ی مردم داد. هر روزنامه دیگر آن ورق پاره‌ی مرده‌ای نبود که بشود به سرعت برق و باد ورق‌اش زد و از همان ساعت انتشار ورقه باطله‌اش انگاشت. وقتی روزنامه‌ها را به دست می‌گرفتی بوی زندگی و سرشاری را زیر دماغات حس می‌کردی. قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاد و تنی چند از رعناترین و رشیدترین فرزندان این مرز و بوم به رذیلانه‌ترین نحو سر به نیست شدند. اگر این مطبوعات با همین آزادی‌های نسبی نبودند، چون این قتل‌ها به دست از ما بهتریان انجام گرفته بود، این بار هم مانند قضیه‌ی قتل دکتر سامی، اتوبوس عازم ارمستان، قتل کشیشان مسیحی، قتل میرعلایی و حسینی و ده قتل دیگر همه چیز مکتوم می‌ماند. اما چنین نشد که نشد. همه چیز بر آفتاب افتاد، خواه خیلی صریح و خواه در پرده و به گوشه و کنایه‌ای، و ایرانیان که همه استاد معانی خفی و کنایه‌اند خیلی زود دستگیرشان شد که ماجرا از چه قرار است. مردم خواهان پی‌گیری جریان قتل تا عمیق‌ترین ریشه‌های آن تا سالیان دورتر شدند. یکی از همین مطبوعات نامه‌ی سعید امامی را چاپ کرد. بی‌درنگ تخته‌اش کردند.

دانشجویان فریاد اعتراض برداشتند سرکوب‌شان کردند. مطبوعات ساکت نشستند. غوغایی به پا خاست. انکار همه‌ی ایران در محفظه‌ای شیشه و همه سونما قرار داشت که می‌شد از هر طرف آن را دید. هیچ چیز برای پنهان ماندن وجود نداشت اما ...

اما ممکن است بگویید این تصویر غلوآمیز است اگر اشاره نکنید که همین روزنامه‌ها نوعی سطحی‌نگری مطبوعاتی را هم رواج دادند؛ به تاسی از یکی روزنامه‌نگاران قدیمی و به اصطلاح «شرین نویس» به جایی گزارش‌های مستند نوعی داستان - گزارش رواج گرفت که رطب و یابسی به هم می‌بافت که البته جذاب و

شیرین بود اما مستند و پر مایه و عمیق نبود. ممکن است بگویید بسیاری از این مطبوعات در گرایش به روشنفکران سکولار و دگراندیش، سنجیده و حساب شده، عمدتاً به طرح پرسش‌های بی‌خاصیتی پرداختند که هیچ ربطی به دنیا و مافیهای کنونی و معاصر این نویسندگان و روشنفکران نداشت و به جایی بر نمی‌خورد. اینان را بیش‌تر زینت‌المجالس مطبوعات خود می‌کردند. بد نبود به خوانندگان خود جلوه دهند که لاسی هم با اپوزیسیون فرهنگی بیرون از حاکمیت می‌زنند؛ به اصطلاح خودشان از فرهنگ در خدمت سیاست استفاده‌ی ابزار می‌کردند و به روال معمول این سالیان در میان همین نیروهای دگراندیش و عرفی بیش‌تر به کسلی می‌پرداختند که در نوعی «منطقه‌ی خاکستری» می‌گنجیدند و کم‌تر به طرف منتقدان جدی و سرد و گرم چسبیده‌ی حاکمیت می‌رفتند. آری این‌ها و ده‌ها انتقاد دیگر کاملاً درست است اما ...

اما واقعه‌ی عجیب دیگر این بود که چند نشریه‌ی مستقل و ناوابسته به قدرت که حتا در دهه‌ی سرد و سیاه ۶۰ و تانیمه‌ی دهه‌ی ۷۰ بار همه‌ی تهمت‌ها و توهین‌ها و دشنام‌ها را یک تته بر دوش نحیف خود کشیده بودند در همین چهار - پنج‌ساله‌ی اخیر به محاق تعطیل افتادند و برای همیشه از صحنه‌ی مطبوعات ایران رخت بر بستند. «آدینه» یکی از این نشریات است. انتشار آدینه در فضای سنگین نیمه‌ی اول دهه‌ی ۶۰ به‌راستی تحولی فرخنده و چشم‌گیر در کار روزنامه‌نگاری این دیار به شمار می‌آید. «آدینه» مجله‌ی مدرن، عرفی و دگراندیش بود که می‌کوشید حتماً مقذور روشی دموکراتیک داشته باشد نخستین سردبیر آن سیروس علی‌نژاد، از شایسته‌ترین و برجسته‌ترین روزنامه‌نگاران ماست و اهلیت خود را در بسیاری از مطبوعات و مجله‌های دیگر نیز اثبات رسانده است. سردبیر بعدی آدینه، فرج سرکوهی، دستیار علی‌نژاد و از آدم‌های زجر دیده‌ی روزگار ماست. پس از این دو نیز سیاست کلی «آدینه»، جز در دوره‌ی کوتاه سردبیری کوشان، تقریباً هیچ تغییر نکرد. «آدینه» مجله‌ی ادبی، فرهنگی، هنری و اجتماعی بود و پروایی نداشت که گاه به سیاست و اجتماع نیز بپردازد و اصلاً از این آلیاژ اجتماعیات و فرهنگ بود که حاصلی برآورد که به جرات می‌توان گفت بر تارک مطبوعات فرهنگی مستقل بیست‌ساله اخیر می‌نشیند. «آدینه» در مقام مجله‌ی فرهنگی نه به ابتذال گرایش داشت و نه اعتنایی به «انتولکوتولسم» بیگانه با مخاطب داشت. از ادبیات مدرن پشتیبانی می‌کرد و از نخستین

نشریاتی بود که به بحث احیای کانون نویسندگان ایران در سالیان اخیر دامن زد و چوب‌اش را هم خورد، ماجرای را که بر سرکوهی رفت از یاد نبرده‌ایم و نباید از یاد ببریم. آدینه نزدیک به سیزده سال خانه‌ی ادبیات و فرهنگ پیشرو، مترقی و مدرن بود و نگذاشت بر ادبیات راستین ما، بر وارثان نیما و هدایت، گرد فراموشی بنشیند. بهانه‌ای گرفتند و آدینه را تخته کردند. «جامعه‌ی سالم» که جا سنگین‌تر و نظری‌تر بود و میزگردهای مرغوب و جذاب‌اش زبازرد همگان، پیش از آدینه به حکم دادگاه مطبوعات تعطیل شد. تأثیر گذرترین مجله‌ی سیاسی - اجتماعی بیست‌ساله‌ی اخیر «ایران فردا» می‌مهندس سحابی و یاران‌اش، مجله‌ای با تیراژ بسیار بالا ده سالی دوام آورد و دهمین سالگرد تولدش را وقتی جشن گرفتند که مجله توقیف شده بود. مجله‌ی دیگری که چهره‌ای تا حدودی عبوس و جدی اما باطنی بسیار ژرف داشت و به نشر عقاید «نواندیشان» دینی می‌پرداخت و شاید در مبحث کلام جدید قوی‌ترین و قدیم‌ترین نشریه‌ای باشد که تاکنون در این دیار انتشار یافته است، ماهنامه‌ی «کیان» است. کیان دگراندیش و سکولار نبود. نشریه‌ای نظری، کلامی و فلسفی بود که جز هر



سرمقاله‌های خود کم‌تر به مسایل روز می‌پرداخت اما به یاد ندارم که اگر در جایی آزادی بیان به خطر می‌افتاد در حد مقدمات در برابر آن موضع نمی‌گرفت. با آن که مشی مجله آشکارا ضد چپ و ضد مارکسیستی بود و اشاعه دهنده‌ی فلسفه‌ی سیاسی پوپری و نئولیبرال، اما در دفاع از اندیشه‌ورزان دگراندیش کوتاهی نمی‌کرد. آخرین این مجله‌ها شاید «پیام امروز»



باشد. به گمان من از این پس هیچ مجله‌ی اجتماعی و سیاسی مردم‌پسند نمی‌تواند پا بگیرد و امید می‌باشد که حیات خود داشته باشد مگر آن‌که از میزهای «پيام امروز» فراتر رود. فهرست نشریاتی از این است بسیار طولانی‌تر از این است. من در این یادداشت فقط از تأثیر گذارترین این نشریات یاد کردم.

اما... حیف که هر تحولی در این دیار خیلی زود به این «اما»ها ختم می‌شود. اما انگ تعطیلی فقط بر معدود مجله‌های دگراندیش نخورد (می‌گویم مجله چون تا همین امروز هیچ روزنامه‌ی دگراندیش در این ملک اجازه نشر نیافته است) بلکه در روز ۵ اردیبهشت سال ۱۳۷۹ به گردش قلمی در آغاز ۱۲ روزنامه و سپس نزدیک به ۲۵ روزنامه و مجله و هفته‌نامه و گاه نامه به محاق تعطیل ابدی افتادند. رنگ از روزنامه‌ها رفت. جوانی و نشاط پرید خنده‌ها دود شد و به هوا رفت. روزنامه‌ها و مجله‌های محتاط و دست به عصا بر دکه‌های روزنامه‌فروشی‌ها ماندند و باد کردند مردم «روزنامه» می‌خواستند. اما (این اما از آن اماها نیست) این بار برعکس گذشته در بر همان یاشنه‌ی سابق نکشت. این دوره ده‌ها روزنامه‌نگاران جوان، پر شور و رعنا پرورد که اگر نتوانستند از طریق مطبوعات سخن خود را به نظر مردم برسانند درهای سیاست‌های اینترنتی به روشن بسته نبود. هیچ روزنامه‌نگاری فضای کنونی را باور ندارد. همه می‌گویند فضای سرد و چول کنونی چندان نمی‌یابد. غول از بطری بیرون آمده است.

نسترن موسوی
(نویسنده، فعال در امور زنان)

تنها زنان تحصیل کرده امکان داشتند

قاعداً اوضاع برای زنان باید خیلی فرق کرده باشد. منظورم فقط چشم‌پوشی از «بدحجابی»های زنان شمال شهر تهران نیست بلکه واقعاً باید تغییر و تحولی به نفع‌شان رخ داده باشد: حق و حقوقی بیش‌تری برای‌شان به رسمیت شناخته باشند، در زمینه‌ی خاصی چیزی دندان‌گیر نصیب‌شان شده باشد، به عرصه‌هایی راه یافته باشند که پیش از آن مجاز به ورود به آن نبودند (شوخی نمی‌کنم ولی اگر برای نمونه برای تماشای مسابقات فوتبال به

زمین‌های ورزشی راه‌شان می‌دادند) و از این قبیل.

شاید مصلحانه نباشد در غرض چهار یا پنج‌سال انتظار معجزه داشته باشیم. پیگیری بر سنت‌های دیربای قرون متمادی کار ساده‌ای نیست. اما ببینیم روند این تغییرات چیست. حرکت به نفع زنان چه سمت و سوی دارد و آیا می‌شود به آن امید بست. میل دارم چنین خیال کنم که اقدامات اصلاحی برای بهبود وضعیت زنان فرموده‌ی از بالا دست یا امتیاز دادن به عاملان فشارهای بین‌المللی نیست بلکه جوشیده از میان مردم همین مرزوبوم و پرورده‌ی محرومیت‌کشی نسل اندر نسل زنان ایرانی است. «اعطای حقوق» دیگر عبارتی دستمالی شده و نخ نماسبت. در این سالیان، زنان یا به‌طور کلی یا در گروه‌های مختلف اجتماعی با منافع متفاوت و نه لزوماً متعارض درخواست‌هاشان را عنوان کرده‌اند. گیرم فضای حاکم بر جامعه امکان تشکل‌آزادگی زنان را نمی‌داده است. اما می‌بینیم این خواسته‌ها در همان حد و حدودی که در رسانه‌های عمومی بازتاب می‌یابد و به همان اندازه، که حاکمیت تاب می‌آورد، سرسما می‌گوناگونی را در بر می‌گیرد. شاخص‌ترین این انتظارات پایان گرفتن خشونت علیه زنان، تأسیس خانه‌های امن مخصوص زنان بی‌بنا، برخورداری از حقوق بیش‌تر در خانواده، کسب موقعیت بهتر در اموری مانند ازدواج و طلاق و نگهداری از فرزندان و حق تشکيل نهادهای مستقل است. برخی از این درخواست‌ها از آن زنان طبقات ممتاز و برخی بازگوکننده‌ی نیازهای واقعی زنان سکولار و زنان طبقات پایین و کارگر است.

در این دوران زنان این خواسته‌ها را خجولانه بیان کردند، زیاد هم تکرار نکردند،

یک‌پارچه و دست‌جمعی هم نگفتند و فشار اجتماعی نیز وارد نیاموردند اما پا گرفتن مطبوعات گوناگون در سال‌های نخستین پس از خرداد ۷۶ ناگهان سرزندگی و تحرکی به زنان بخشید. با این همه از یاد نبریم تنها زنان تحصیل‌کرده اسکان تشکل یافتند و به صورت‌های گوناگون و مقطعی گرد هم آمدند. مثلاً حول یک نشریه، فلان انجمن، در محل‌های کار و غیره.

به یادمان مانده است که چگونه مطبوعات

● جالب‌ترین دست‌آورد در این دوره، بازتاب مسایل و درخواست‌های زنان در مطبوعات عمومی بود ●

در عنوان کردن مسایل زنان گوی سبقت را از هم می‌ربودند. اگر تا سالیانی هیچ خبری درباره‌ی زنان انتشار نمی‌یافت، یا هیچ صفحه‌ای در نشریات عمومی به زنان اختصاص نداشت (البته روزنامه‌ی سلام از این بابت متمایز است که از سال‌ها پیش صفحه‌ی ویژه‌ی زنان ترتیب داده بود)، اکنون دیگر حتی محافظه‌کارترین مطبوعات هم درصدد جلب پشتیبانی زنان از خود بودند.

به نظر من جالب‌ترین دست‌آورد این دوران همان بازتاب مسایل و درخواست‌های زنان در مطبوعات عمومی بود. شاید این سازوکار بود که سبب شد زنان تا حدودی اعتماد به نفس بیابند و در پی کسب امتیازات واقعی و معین خود برآیند و به وعده و وعیدهای جناح‌های حاکم اکتفا نکنند. دلم می‌خواهد باور کنم که الحاق ایران به

کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در ادامه‌ی اوج‌گیری جنبش زنان است تا هر قرار و مدار پشت‌پرده‌ی دیگری اما ... اگر حتی دو بند از قوانین خانواده یا این‌جا و آن‌جا چند مصوبه به نفع زنان تغییر یابد شاید آن‌گاه جای امیدواری باشد که تنها برندگان این مسابقه زنان قشرهای ممتاز نباشند. اشاره‌ام به تلاش‌هایی است که هدف خود را اساساً استفاده از بورس آموزش عالی برای استادان و دانش‌جویان زن مجرد قرار داده بود. کاش زمینه‌ی عینی این تلاش چنان بود که می‌شد باور کرد که این امتیازات از بالا شروع می‌شود و سپس آرام و آهسته اسباب‌پذیرترین زنان را نیز در بر می‌گیرد. لزوم تدویم تغییرات به نفع زنان ایجاب می‌کند این امتیازات در آن بالا باقی نماند. اما بدون وجود نهادهای مستقل و آزاد مدافع زنان اقشار فرو دست، زنان گروه‌های اجتماعی دیگر این امتیازات را با کسی تقسیم نمی‌کنند. شاید چهار - پنج سال زود باشد که این روند را جریان پیروز یا شکست خورده بدانیم اما بی‌شک تقاوم هرگونه اصلاحی منوط به تضمین کسب حقوق برابر برای ایجاد همه‌ی تشکل‌های آزاد و مستقل، از جمله تشکل‌های زنان سکولار و زنان اقشار پایین و کارگر است. در چنین صورتی می‌توان اطمینان یافت همه‌ی اقشار اجتماعی خواهان اصلاحات گروه‌های نمایندگی و سخن‌گوی خود را تشکیل داده‌اند و برآیند فعالیت آنان است که با طرح خواسته‌های‌شان جامعه را به پیش می‌برد. وگرنه عدم تناسب در هیچ جنبشی، و به‌ویژه در موقعیت کنونی جنبش زنان ایران، به اصلاحات واقعی نمی‌انجامد. عمق و پایداری هر جنبشی را با سازمان‌های از پایین آن grass root Organisation می‌سنجند. اصلاحاتی که تنها به قشر ممتاز محدود بماند اصلاحات نیست و چنین مباد!

حسن یونسی

(کارگر، عضو هیات مدیره‌ی سابق سندیکای کفاشان)

هر صنفی نیاز به

نهادهای خاص خود دارد

در چهار - پنج ساله‌ی اخیر، در مورد مسایل اقتصادی نه تنها چیزی به‌دست کارگران نیامده بلکه حتی به دلیل رشد تورم و ناهماهنگ بودن حقوق‌ها با این تورم فشار زیادی به کارگران وارد می‌شود. مثلاً بابت حق بیمه من الان بابت

حقوق ماهیانه حدود هفتاد و یک هزار تومان حق بیمه می‌پردازم. ولی بازنشستگان که من هم در آستانه بازنشستگی هستم ماهیانه حدود پنجاه و هفت هزار تومان حقوق دریافت می‌کنند. فشار اقتصادی زیاد است مثلاً این هفته صاحب‌خانه خواسته که خانه را تخلیه کنیم ما هم عزا گرفته‌ایم که چه جوری می‌شود با این مبلغ کم و با توجه به این که پیش پرداخت و دیهه بالا رفته خانه تهیه کنیم اجاره‌ها هم که روز به روز بالا می‌رود.

من اوایل انقلاب هفته‌ای حداکثر هزار و دویست تومان کار می‌کردم البته به صورت دانه یا کارمزدی. با این درآمد ما به راحتی گذران می‌کردیم حتی ماشین هم زیرپایم بود ولی حالا به هیچ عنوان خرج و دخل با هم نمی‌خواند ماشین را هم فروخته‌ایم و خورده‌ایم. در حالی که درآمد من امروز هفته‌ای چهل و پنج هزار تومان است که ماهیانه هشتاد هزار تومان آن یعنی نیمی از حقوق ماهیانه بابت کرایه خانه پرداخت می‌شود. این در صورتی است که مرتباً کار داشته باشیم. روغن ۲۸ تومانی آن زمان الان به سه هزار و پانصد تومان و برنج دوازده تومان آن زمان را به قیمت هزار و پانصد تومان از همان بقال می‌خریم من چون اهل آستانه هستم همیشه از آن برنج مصرف کرده‌ام و حق خودم می‌دانم که از آن برنج مصرف کنم تازه من جزء کارگران پردرآمد این صنف هستم و آلودگی هم ندارم تمام تلاشم این است که هزینه زندگی خودم و فرزندانم را تهیه کنم حتی نتوانسته‌ایم به مسایل صنفی و اجتماعی فکر کنم چون هزینه کم‌رشدن زندگی نمی‌گذارد از روی چارپایه کار سر بلند کنیم و ببینیم اطراف‌مان چه خبر است در حالی که چه قبل و چه بعد از انقلاب من از فعالان صنف و عضو هیات مدیره سندیکای کفالش بودم. و در طول هفته دایم چه به دنبال شکایت کارگران و حل اختلاف در ادارات یا اتحادیه کارفرمایان چه در محل سندیکا ساعت‌ها فعالیت داشتم.

در حال حاضر، پنج سال است که می‌شنویم که نهادهای مردمی بایستی به‌وجود آیند و در سرنوشت کشور تأثیر داشته باشند. ما می‌دانیم که هر صنف و قشر و نسلی احتیاج به نهادهای خاص خود دارند چون که با وجود تشکل‌های مدنی و اعمال نظر سامان یافته صنوف مختلف بسیاری از مشکلات جامعه حل خواهد شد اما در مورد تشکل‌های موجود چون شکل ویژه‌ای دارند که به لحاظ ساختاری نمی‌توانند پاسخ‌گوی مسایل باشند بهتر است ما به تجربه بشری که در تمام جهان امتحان خود را داده احترام بگذاریم کشور ما منشور جهانی کار را امضاء



کرده و قاعدتاً قوانین ما هم بایستی با آن چه واقعاً پاسخ‌گوی جامعه مدنی است منطبق باشند. ما که نافته‌ی جدابافته‌ای از دیگر کارگران جهان نیستیم. تجربه‌ی تاریخی کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که در شرایط گوناگون اتحادیه‌ها و نهادهای مردمی می‌توانستند زمینه‌ی مقاومت و استقامت در برابر ناهنجاری‌ها و حتی تحولات خارجی را فراهم کرده و از طرفی مشارکت سازمان‌یافته‌ی ذهنی دولت‌مردان نسبت به آن چه مایه‌ی ترقی و تکامل جامعه را فراهم می‌کند، روشن کرده‌اند در صورت عدم تشکل‌های صنفی و مردمی خودگی و پراکندگی، افسردگی و پزمردگی به‌وجود می‌آید در سازمان یافتگی و اعمال نظر و مشارکت در سرنوشت کار و تولید طراوت و سرزندگی به ارمغان می‌آورد تجربه‌های زیادی از کشورهای مختلف جهان را می‌شود مثال زد که مؤید این نظر است.

در حال حاضر خیلی از کارگران کفالش به‌خاطر اختلافات جزئی به وزارت کار مراجعه می‌کنند؛ در صورتی که زمانی که سندیکا فعال بود این فشار با هزینه سنگین روی دولت نبود خیلی از مسایلی که الان هست آن زمان با مذاکراتی که با اتحادیه کارفرماها داشتیم و آموزش‌هایی که به کارگران می‌دادیم به راحتی حل می‌شد آموزش قانون به کارگران و کارفرمایان توسط سندیکا بسیاری از مشکلات را حل می‌کرد آن زمان ده یا پانزده درصد اختلافات به وزارت کار کشیده می‌شد ولی حالا صد در صد به عهده‌ی وزارت کار گذاشته شد.